



دست‌ها از کردستان کوتاه (صفحه ۹)

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

صفحه آخر

ستم به زن در طول تاریخ و مبارزه برای رهایی (۳)

صفحه آخر

فاجعه در معدن زغال سنگ طبس

به پیش برای وحدت کمونیستی (۳)

خبر کوتاه و هولناک بود. سی یکم شهریور به گفته ای نزدیک پنجاه تن از کارگران معدن طبس جان باختند. خبر چنان در سراسر ایران و جهان طنین انداخت که پیام‌های همبستگی با خانواده‌های کارگران از یکسو و محکومیت مسببان این حادثه رسانه‌ها را فرا گرفت. ایران در این دوران توسعه سرمایه‌داری نئولیبرالی اسلامی بر اثر عدم کنترل نکات ضروری ایمنی به یکی از ناامن‌ترین محیط کار جهان تبدیل شده است. طبق گزارشات کارگران قبل از وقوع حادثه کارگری که شیفت آنها بوده طبق شواهدی که به مدیریت وضع نامساعد تونل را گوش زد کرده که بدان توجه نشده و او متأسفانه خود یکی از قربانیان این فاجعه است. پرسش اینجاست چرا در ایرانی که جزو یکی از سرزمین‌های پهناورریست که

صفحه ۴

گویی و جعل اخبار را به سطح دروغ‌های گوبلزی ارتقاء داده است. درک این موضوع توسط نیروهای آگاه جامعه برای مقابله با آن از ضروریات روزگار و مبارزه طبقاتی جاری در سطح جهانی است.

پرولتاریا ادامه دهنده حقیقت جویان تاریخ بشر است و رهایی‌اش در گرو آگاهی خود و کل بشریت به این روند مخرب ضد بشریت که کل زندگی را به لبه سقوط و فروپاشی کشیده است می‌باشد. اما حقیقت جویی پرولتاریا با حقیقت جویان قرون پیش علمی است و بر اساس ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک قرار دارد. در این راستا پرولتاریا حقیقت جامعه طبقاتی را از زمان انتشار مانیفست حزب کمونیست صد و هفتاد سال پیش عریان و آشکار کرده و دروغ بزرگ

صفحه ۲

موضع اصول و سبک کار کمونیستی

بورژوازی تلاش می‌کند نظرات خود را علمی و بی طرف جلوه دهد و برای اینکار تسلط خود را بر کرسی‌های دانشگاه‌های معتبر جهان و موسسات تولید اخبار و اندیشه گسترده است. از این طریق نمایندگان سرمایه و انحصارات، در اکثر نقاط جهان از جمله ایران افکار عمومی مردم را شکل داده‌اند. معیار سنجش آنها خودی و غیر خودی است تا حقیقت. آنچه خود و حامیان خود انجام می‌دهند، درست و حقیقت است و آنچه دگر اندیشان و مخالفان می‌گویند و انجام می‌دهند نادرست و تروریستی است.

بحران ساختاری سرمایه و تلاش قدرت‌های سرمایه‌داری و امپریالیستی برای عبور از آن که از سال ۲۰۰۸ قوت گرفت، گرایش به دروغ

نامه گلرخ ایرایی

علل بحرانی شدن وضعیت مسکن

پاسخ گلرخ ایرایی از بند زنان زندان اوین به نامه فائزه هاشمی

گفته‌های نهادهای امنیتی و سازمان زندان‌ها علیه زندانیان سیاسی کارکرد خود را برای افکار عمومی از دست داده است. خط امنیت از پا نمی‌افتد و اهداف خود را به طرق مختلف برآورده می‌کند.

اخیرا نامه‌ای که بی‌شبهت به یک ندامت‌نامه نیست، توجه افکار عمومی را به خود جلب کرد. متنی که در آن، فائزه هاشمی رفسنجانی یکی از هم‌بندیان با ایستادن در کنار زندانبان، مدعی شد «قرار است توسط هم‌بندیان خود به قتل برسد» و نوک پیکان حمله را به سوی چپ‌ها و فعالان حقوق بشری بند گرفت و آنان را «طبل‌های توخالی

صفحه ۶

می‌کنند من خبر دارم قیمت یک ساختمان در اصفهان در چند سال گذشته شاید چندین برابر گران‌تر شده اگر کارگری خواست خانه بخرد باید ۱۰۰ سال کار کند آنوقت صاحب خانه آنهم در قبرستان شود رفیق جان من حرف دلم را از اوضاع کشور می‌زنم خودم هر سال این مشکلات را دارم برای اجاره خانه چند روز قبل دوست کارگری دارم که بدنبال خونه برای رهن و اجاره است جایی را پیدا کرد ۵۰۰ میلیون پول پیش پرداخت و ماهی ۸ میلیون کرایه این دوست در بنگاه املاک گفت بابا من حقوقم ۱۵ میلیون هست از کجا بیاورم کرایه در این شرایط. اکثریت مردم بدون خونه هستند. تا زمانی که اقتصاد کشور در دست بخش خصوصی که در راس آن عده‌ای دزد هست وضعیت کارگران بهتر نمی‌شود

صفحه ۴

در جامعه ایران یکی از فشارهای اجتماعی که به اکثریت مردم تحمیل شده است عدم وجود مسکن به اندازه کافی برای همه مردم و نیز قیمت بسیار بالای تهیه مسکن و یا اجاره آن است. دوستی در نامه ای از ایران می‌نویسد: "بعد از انقلاب اسلامی از طرف خمینی وعده و یا بهتر بگوئیم خدعه ای صادر شد که همه مردم ایران را صاحبخانه می‌کنیم ولی به خاطر عدم مدیریت در خدمت مردم در کشور هر سال وضعیت مسکن بحرانی‌تر شده است. تورم و گرانی آنقدر زیاد هست که کسی توان خرید خانه را ندارد به خصوص کارگران و زحمتکش‌شان چون خانه سازی هم مثل تمام کارها توسط بخش غیر دولتی است در ۵ سال گذشته اجاره خونه ۱۰۰ در صد گران شده این طور باید بگویم که کارگران نصف حقوق خودش را بابت اجاره پرداخت

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



به پیش برای وحدت... بقیه از صفحه

۱

طبقه بورژوازی که وارونه جهان را به نمایش می گذارد فاش می کند. درست بدین خاطر مبارزه در این آسمان مه آلود یکی از وظایف پرولتری آگاه امروز است که بعنوان ادامه دهندگان کاروان حقیقت جو جلوی این تعرض ایدئولوژی بورژوازی خرده بورژوازی را سد کند. شوربختانه این تعرض بورژوازی و خرده بورژوازی چنان گسترده و پیچیده و زیرکانه عمل کرده است که کمونیست ها و سوسیالیست ها را در میزان وسیعی آلوده کرده و در میزان وسیعی طبقه کارگر جوامع شمالی، قدم به قدم سنگر ها را در مقابل آن رها کرده اند. مبارزه سختی در پیش است. بر ما کمونیست ها و سوسیالیست های ایرانی که پیشینیان آنها بسیار قربانی داده اند، علیه این تعرض ضد کمونیستی که در صفوف آنها به صورت نفی دستاوردهای عظیم طبقه کارگر ایران و جهان سال هاست پس از شکست انقلاب ۵۷ و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به میدان آمده به شیوه ای علمی با تکیه بر واقعیات مبارزه کنیم.

دفاع از مواضع، اصول و سبک کار کمونیستی برای رسیدن به پلاتفرمی برای اقدام مشترک علیه دروغ های بورژوازی امروز به امری مبرم برای جنبش کارگری و کمونیستی ایران و جهان تبدیل شده است. جوهر چنین پلاتفرمی اینست که مبارزه طبقاتی و تضاد طبقاتی موتور روند تکاملی جوامع طبقاتی تا بحال بوده و هر طبقه موضع، اصول و سبک کار خود را در ارزیابی از اوضاع و شناخت هستی بکار می گیرد. هیچ موضع، اصول و سبک کار بی طرفی پس از طبقاتی شدن جوامع موجود نبوده و نیست.

موضع، اصول و سبک کار پرولتری یک مجموعه ارگانیک است که بر سنگ خارا ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک طبیعت گرا استوار است که با بکارگیری آن توسط پژوهشگران و کنشگران کارگری ایران می تواند نقش موثری در یکی شدن جنبش سوسیالیستی ایران داشته باشد چون یکی از علل پراکندگی میان نیروهای چپ و کمونیست نداشتن ابزار مشترک در رسیدن به حقیقت است. داشتن موضع، اصول و سبک کار علمی کارگری پژوهشگری و کنشگری را با روند جدا ناپذیر تلفیق تئوری با پراتیک همسو می کند و مبارزه طبقاتی و پیوند با جنبش های اجتماعی را در مرکز فعالیت ها برای شناخت جامعه ایران قرار می دهد.

امتیاز و برتری طبقه کارگر در مقایسه با طبقات ستمدیده حقیقت جو و نمایندگان آنها در این زمینه اینست که پیشروان طبقه در سطح پیشرفته ای توانسته به بینش علمی برای جستجوی حقیقت مسلح شوند و محتوای این سه مقوله را با تغییرات عظیمی که در جامعه بشری به وقوع پیوسته تکامل دهند. لازم به گفتن نیست که دانش چون رودخانه ای است روان که در جریان تکاملی خود بطور ارگانیک پیشرفت های اجتماعی و فرهنگی کل فعالیت های طبقات جامعه را با خود همراه دارد. هنگامی که از طبقاتی بودن جامعه حرف می زنیم به معنی نادیده گرفتن سهمی که اقشار و طبقات دیگر در ایجاد خروجی علم و دانش داشته اند نیست. انقلاب را بنا بر مرام کمونیستی و پراتیک اجتماعی توده ها کرده و بازمی می کنند و آنها تاریخ را ساخته و می سازند. امروز ما با انقلاب چهارم در زمینه پیشرفت تکنولوژی روبرو هستیم که به تولید دانش و آگاهی نه تنها سرعت می بخشد بلکه تولید کننده داده های نوینی در رسیدن به جامعه ای آماده تر برای گذار به سوسیالیسم عرضه می دارد. امروز لشگر عظیمی از زنان و مردان کارگر در کشور های جنوبی هستند که هر روز بیشتر برای جهانی نوین تلاش می کنند. در ایران ما فاکتور زنان و خیزش آنها بطور برجسته ای دیده می شود. زنان ایران امروز طی مبارزات تاریخی خود به یک نیروی عظیم اجتماعی برای تغییر بنیادی جامعه در جستجوی حقیقت اند و میروند تا سیمای نوینی به انقلاب پیش رو دهند. ما در زیر به این سه مقوله که پیوندی فشرده باهم دارند و سلاحی است علمی برای شناخت واقعیات و جستجوی حقیقت، یک به یک می پردازیم:

یکم - موضع طبقاتی

مادیرگرائی تاریخی براساس پژوهش های معتبر جامعه شناسی بر اینست که طبقات، مبارزه طبقاتی تا حد دشمنی آشتی ناپذیر، جنگ و براندازی طبقه ی حاکم توسط محکوم قانون اساسی حل این نوع تضاد های طبقاتی جامعه تا کنونی بشر بوده است. قدرت این علم اجتماعی در اینست که در روند تکاملی خود با توجه به عامل زمان و مکان ویژگی های شگرف و رشد ناموزونی را در جوامع در امتداد و تکامل خود خلق کرده است. این شکوفائی و خلاقیت های بی نظیر تاریخی را بعضی ها به تجدید نظر طلبی در اصول کشانده و تغییرات را نه در بستر روند تکاملی شناخته شده ماتریالیستی تاریخی بلکه در تنوع مارکسیسم می پندارند. ماتریالیست های تمام عیار تاریخ

تکامل بشر را تیکه تیکه و جدا از هم مورد بررسی قرار نمیدهند، تلفیق تئوری با شرایط مشخص تغییر یافته را بدرستی نقطه قدرت آن میدانند. رویزونیست ها تلاش دارند تکامل کمونیسم علمی را با توجه به شرایط تغییر یافته چنین جلوه دهند که کمونیسم کهنه شده است و کمونیسم نوینی لازم است که جای آنرا بگیرد. بعضی از آنها دیگر اصول و قوانینی را برای مارکسیسم قایل نیستند. وجود طبقات، مبارزه طبقاتی و اینکه در تکامل خود در جامعه انقلابی صورت می گیرد و طبقه ای طبقه دیگر را سرنگون می کند را قبول ندارند.

در جوامع طبقاتی انسان ها به طبقات مختلف متعلق اند و در ایران امروز دو طبقه اصلی در برابر هم قرار دارند که منافع آنها با هم نه تنها یکی نیست بلکه متضاد است و سرکوب توده های ستمدیده و استثمار شونده را از ماهیت چنین مبارزه ای جدا می کنند و به عوامل رو بنایی و خوبی و بدی حاکمان حواله میدهند. چنانچه تاریخ گذشته صد سال گذشته جنبش انقلابی ایران را بنگریم، گرایش های بدون مرزبندی طبقاتی و اندیشه های متافیزیکی و توهم نسبت به سازش های طبقاتی، اغتشاشات جبران ناپذیری را در شیوه تفکر در جنبش کارگری بوجود آورده اند. وجود قشون عظیم قشر خرده بورژوازی در کنار جنبش فرودستان و کارگران زمینه های مادی اجتماعی را برای ایجاد این انحراف که امروزه همچنان در میدانند فراهم ساخته است. درست بخاطر این وضع است که در گام اول در مرزبندی طبقاتی پرسش اساسی در موضع کدام طبقه قرار داشتن، است. موضع طبقاتی در جوامع سرمایه داری یعنی از منافع کدام طبقه؛ بورژوازی یا پرولتری دفاع می کنی؟ چه موضعی نقش تعیین کننده ای در جهانیابی و قضاوت انسان دارد. چنانچه انبوهی از واقعیات را جمع آوری کنی و به دست پژوهشگران حرفه ای بسپاری، چنانچه در موضع طبقاتی متفاوتی قرار داشته باشند، نتیجه کار متفاوت را تحویل می دهند. موضع پرولتری داشتن یعنی به نظریه اساسی کمونیسم علمی که رهایی طبقه کارگر در گرو رهایی کل بشریت است وفادار ماندن است. این موضع رهایی کل انسان را هدف قرار می دهد که در گام اول قدرت سیاسی و دیکتاتوری مطلقه بورژوازی را درهم می شکنند، بجای آن قدرت سیاسی پرولتری را یعنی حکومتی شورایی برای اکثریت ستمدیده و استثمار شونده و دیکتاتوری به اقلیت ناچیز سرنگون شده، مستقر می سازد. حکومت شورایی در دوران گذار از ساختمان



تولید و جامعه دارد. موضع و اصول پرولتری هم سبک کار طبقاتی نوع خود را در عمل بوجود آورده است که کاملاً متفاوت از سبک کارهای طبقات دیگر است:

* تلفیق تئوری با پراتیک، یعنی تحلیل مشخص از وضع مشخص و نقد دکماتیسم * پیوند فشرده با توده ها، یعنی انقلاب را توده ها می کنند و سازندگان تاریخند

* انتقاد و انتقاد از خود یعنی جمع بندی مداوم از کارها، نوسازی و پیشروی این سه سبک کار اساسی به نوبه خود به استواری در موضع پرولتری و پافشاری روی اصول کمونیسم کمک می کند و چنانچه بکار برده شوند امر رسیدن به حقیقت را از میان واقعیات در پراتیک جمعی تشکیلاتی تسهیل می کند.

مبارزه چندین دهه ما گواهی میدهد داشتن سبک کار درست و پافشاری روی آن نقش موثری در کارها و کسب پیروزی علیه دشمن طبقاتی دارد. با چنین سبکی است که کمونیست ها می توانند نتایج درست را در اوضاع بغرنج کنونی جهان و ایران به بار آورند. در جنبش کمونیستی و کارگری ایران بر اثر نفوذ گسترده رویزیونیسم و ایدئولوژی خرده بورژوازی، بی توجهی به مواضع، اصول و سبک کار کمونیستی دامنگیر جنبش شده است. رشد جنبش های خود جوش و خودبخودی، وجود تشکل های متعدد سوسیالیستی و کمونیستی به دور از توده ها و سیاست ضد کمونیستی سرمایه جهانی و امپریالیسم و حاکمیت اسلامی که متافیزیک و پراگماتیسم را اشاعه میدهد، شرایط اجتماعی رشد چنین نظراتی را فراهم ساخته است. براین وضع، دنیای مجازی و دیجیتالی هم کمک کرده است. بعضی ها براین نظرند که طبقه کارگر که خود گورکن سرمایه داریست بدون حزب سیاسی پیشرو می تواند در کارخانه ها و کف خیابان ها متشکل شود و قدرت سیاسی را به کف آورد. حزب کمونیست را چیزی جز کارگران پیشرو و جدا از جنبش کارگری در تخیل دارند در حالیکه خود جزوی از طبقه کارگر است و هدف آن به قدرت رسیدن طبقه است. بر ماست که همچنان برای وحدت کمونیست ها در پیوند با جنبش های اجتماعی برای ایجاد حزب کمونیست یکی شده ای بر اساس موضع، اصول و سبک کار کمونیسم مبارزه کنیم -

ادامه دارد

محسن رضوانی

خرده بورژوازی نشان میدهد که این مبارزات تحت رهبری بورژوازی در اپوزسیون به جایی نمی رسد، زیرا اینان اساساً به سازش با امپریالیسم تن می دهند. تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی در گرو به دست گرفتن قدرت سیاسی و توسط پرولتاریا و استقرار حکومت شورایی و سوسیالیسم است "

حزب ما همچنان وفادار به این خط مشی سیاسی خود روی اصول کمونیسم علمی پافشاری می کند. همچنان روی اصل اساسی توده ها سازندگان تاریخند، نیروی محرکه انقلاب اند و مبارزه طبقاتی جاری میان پرولتاریا و بورژوازی تضاد است عمده و انتاگونیستی که راه حل آن جز از طریق براندازی قهر توده ای ستمدیده و استثمار شونده علیه سرمایه داری امکان پذیر نیست، پافشاری می کند.

سوم - در باره سبک کار

موضع پرولتری داشتن به خودی خود نه پیروی از اصول و تئوری انقلابی را بوجود می آورد و نه توانایی در بکاربرد سه سبک کار کمونیستی را که در زیر در اینجا اشاره ای خواهیم کرد. این سه مقوله همچنان که در پیوند باهم هستند بکار بردنشان امریست جمعی و کار آمد ترین ظرف تشکیلات کمونیستی و حزب کمونیست است که اعضای آن از همان ابتدای پیوستن به آن به این سلاح برنده آموزشی مسلح می شوند. بنظر من یکی از دلایلی که رفقای سازمان انقلابی حزب توده توانستند با هشت تشکل دیگر متحد شوند و حزب رنجبران را بوجود آورند و حزب رنجبران توانسته با تمام سرکوب های خونین، ضربه های سنگین از طرف دستگاه های امنیتی، توطئه های داخلی و جریان های انحلال طلبی و دشمنی های فردی همچنان بعنوان گردانی از جنبش کمونیستی و کارگری زنده بماند؛ بکار بردن این سه مقوله در عمل بوده است. در این جا باید یادای از رفقای چون منوچهر چهررازی عضو اولین هیئت اجراییه کرد که جزو اولین گروه سازمان انقلابی بود که برای آموزش در اوایل دهه چهل به چین رفت و پس از بازگشت جزوه تعلیماتی نوشت و در کلاس های تعلیماتی سازمان تدریس کرد. کمونیسم علم رهایی طبقه کارگر است و بکاربردن آن احتیاج به تشکل ستمدیدگان و استثمار شوندهاگان با حزبی پیشرو پرولتری، حزبی با کادرهای آگاه و مدبر دارد. در زیر گذرا به سه سبک کار کمونیستی اشاره می کنیم تا در ادامه در این سه زمینه باهم به تبادل نظر بپردازیم.

همانطور که تاکید شد هر طبقه جهانی و اصول و سبک کار خود را بخاطر موقعیتش در

سوسیالیستی به جامعه کمونیستی با محور تدریجی دیکتاتوری پرولتری، اداره جامعه با آگاهی رشد یافته فرهنگ اشتراکی به شیوه شورایی توده ای صورت می گیرد.

دوم - در باره اصول

مارکس و انگلس بیست و چهار سال پس از انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در باره تغییرات شگرف اوضاع در مقدمه تجدید چاپ آن نوشتند:

" بکاربردن اصول همیشه و همه جا بستگی به شرایط تاریخی مشخص دارد "

از این منظر حزب رنجبران ایران در کنگره سوم خود ضمن قبول روند تکاملی اندیشه های مارکسیستی در جریان تحولات عظیم انقلابی در زمینه های اجتماعی و تکنولوژی، کمونیسم علمی را بعنوان تئوری راهنمای خود به دور از ایسم ها - مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم و..... برای بکار بردن در شناخت اوضاع مشخص زمان و مکان قرار داد. این دستاورد بزرگی بود. پس از سال ها مبارزه و جمع بندی از دو جریان انحرافی رویزیونیسم که به اساسیترین اصول کمونیسم خیانت کرد از یکسو و کپی برداری از تجربه انقلاب کوبا و انقلاب چین بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص و تاریخی جامعه ایران از سوی دیگر، دست یافت و رهنمود " بدون تحقیق و بررسی حق حرف زدن نداری" را در سرلوحه امور برای شناخت جامعه ایران قرار داد. تجربه طولانی در جنبش کمونیستی جهان نشان میدهد که مبارزه میان دو خط مشی درون حزب کمونیست تا زمانی که طبقات از میان نرفته اند جریان دارد. این نوع مبارزه با مبارزه میان نو و کهنه که از طریق آموزش حل می شود تفاوت ماهوی دارد. در نتیجه راه حل آن هم متفاوت است و این مبارزه هنگامی خود را نشان میدهد که از خط مشی عمومی سیاسی مستقل طبقه پرولتاریا دست بکشد. و بجای تبدیل خود به حزب کارگری با برنامه انقلاب سوسیالیستی، بجای پشتیبانی همه جانبه از جنبش های اجتماعی جاری علیه نظام سرمایه داری و حاکمیت ضد مردمی سرکوبگر، به پشتیبانی از یک جناح در برابر دیگر جناح بورژوازی به پردازد. حزب ما در کنگره سوم خود خط مشی سیاسی حزب را براساس تحلیل طبقاتی چنین تعریف می کند:

" ایران امروز به یکی از مراکز کشمکش های سرمایه های فراملی و قطب های سرمایه تبدیل شده است. تاریخ بیش از صد سال مبارزات مردم کشور ما و مواضع سازشکارانه بسیاری از جناح های مختلف بورژوازی و



فاجعه در معدن زغال سنگ... بقیه از

صفحه ۱

لبریز از غنایم طبیعی است و غارتگران تازه به دوران رسیده میلیاردها دلار از سود آنرا در بانک های خارجی ریخته اند چرا آنقدر بی خرد و دیو صفتند که کوچکترین ترحمی به کارگران ندارند؟ پرسش اینست در سرزمینی که در فرهنگش و ادبیاتش به کودکانش می آموزند: " میازار موری که دانه کش است - که جان دارد و جان شیرین خوش است " چگونه است کار فرمایانی بار آمده اند که کوچک ترین بویی از این فرهنگ و انسانیت نبرده اند؟ پاسخ برای ما واضح و روشن است. باید به عمق علل چنین خوی و کرداری رجوع کنیم. کارل مارکس نزدیک به دو قرن پیش طی سی سال تحقیق و بررسی همه جانبه شناخت عمیقی از نظام سرمایه داری به جهان عرضه کرد و علل درد و رنج کارگران و فقر و فلاکت آنها را بر ملا کرد. او موکدا یاد آور شد که هدف سرمایه دار چیزی جز سود بیشتر نیست و منبع اصلی این سود ارزش اضافی است که کارگر تولید می کند و سرمایه دار به جیب میزند. او ماهیت سرمایه داری را چنین توصیف کرد: " چرک و خون از پنجه هایش میچکد." مارکس در مرحله اول رشد سرمایه داری و رقابت آزاد که ارزش اضافی متمرکز به جیب سرمایه دار ریخته می شد صحبت از چرک و خون می کند. امروز ما در دوران سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم زندگی می کنیم. اقتصاد سرمایه داری ایران در دوره امپریالیستی متولد شده و بچه علیلی پا به عرصه زندگی گذاشته است. طبق ارزیابی های کارگران استعمار شونده کشور های جنوبی از جمله ایران سرمایه مجبور است سه لایه ارزش اضافی از کارگر بکشد ارزش اضافی برای خود، ارزش اضافی برای خوراک بوروکراسی اداری و نظامی و در مورد ایران روحانیت را هم باید اضافه کرد و سومی ارزش اضافی سهم بانک جهانی و سرویس های انحصارات ملی و ارتباطی جهانی. نتیجه مکیدن خون بیشتر کارگران ۱۲۰ سال است سرمایه داری به ایران آمده است. منابع طبیعی سرزمین ما در میزانی گسترده به چپاول رفته، محیط زیست ما به لبه نابودی کشیده شده است و فقر و فلاکت جامعه را به لبه فروپاشی رسانده است. آمار رسمی سال چهارصد و دو حکایت از ۴۸/۵٪ تورم و ۹٪ بیکاری میانگین داده است. تورم و بی کاری هرچه آهنگ ها بالا می رود فقر و بدبختی هم بیشتر می شود. بنابراین در این متن تاریخی است که باید پاسخ به پرسش چرا

چنین فاجعه ای در معدن طیس اتفاق افتاده داد. سود بیشتر هدف است و برای بیشعوران سرمایه دار، رسیدن بدان تنها با استثمار شدیدتر کارگران از یکسو و کم کردن هزینه های ایمنی از سوی دیگر است. راه حل چیست؟ راه حل سازماندهی و بازم سازماندهی است طی روندی طولانی در نبردهای پی در پی. در عین حال تجربه کارگران جهان نشان میدهد تا سرمایه دار را زنی و مجبور نکنی راضی به دادن حق کارگران نمی شود. درست بدین خاطر کارگران با متشکل شدن خود باید قدرت تشکیلاتی خود را برای ایجاد فضای ایمن کار بکار گیرند. امروز در میان تشکل کارگران ایران جوانانی هستند که می توانند به علم زمین شناسی منطق مسلح شوند و از طریق امکانات مجازی به تجارب کارگران دیگر کشورها در امور ایمنی دسترسی پیدا کنند. چنین است وظایف تشکل های مستقل کارگری ما در ایران. باید غم و درد از دست دادن عزیزانمان را به نیرو تبدیل کنیم. جنبش های اجتماعی در سراسر ایران پا در عمل برای گرفتن حقوقشان برخاسته اند. کارگران، بازنشستگان، معلمان، زنان و پرستاران هر روز بیشتر توانا می شوند و به نیروی عظیم اجتماعی در میدان می آیند. نیرویی خواهند شد که کسی را دیگر تاب مقاومت را در برابرشان نخواهد داشت. کمونیست ها باید در خدمت این خیزش عظیم توده ها متحد شوند و بدان ها بپیوندند.

سرنگون باد نظام سرمایه داری
زنده باد جنبش کارگران ایران

علل بحرانی شدن وضعیت مسکن... بقیه از صفحه ۱

عزیزان خوب می دانید تمام گرفتاری مردم ایران از طرف این نظام سرمایه داری است از مسکن تا بقیه مشکلات باور کن رفیق من خودم هر سال گرفتار مسکن هستم امسال ۳۰ تومان (۳۰ میلیون تومان) کم داشتم رفته ام دوستی قرض گرفته این چه زندگی که برای مردم ایران درست شده حالا آقای پزشکین می خواهد سوخت را گران کند که روی تمام زندگی مردم از مسکن تا خوراکی هرچه که لازم دارند اثرات خودش را خواهد داشت این فشارها روی کارگران بازنشسته ها است نه بازاری چون آنها از گرانی استفاده خودشان را دارند "

یکی از مشکلاتی که رژیم جمهوری اسلامی

با به قدرت رسیدنش برای مردم بوجود آورد مشکل مسکن و قوانین در نحوه بهره برداری از زمین ها در سه رشته مسکن، صنعت و کشاورزی است. جمهوری اسلامی با زمین ها در ایران رفتار ویران کننده ای داشته و دارد، در رشته مسکن، ساخت و ساز و شهرک سازی های بی درو بیگر و غیر کارشناسی صرفا برای کم کردن فشار مردم بر روی خود در خدمت سود رسانی و بخاطر کمبود مسکن، تقسیم زمین ها به شهرداری ها و فروش آنها از طریق شهرداری ها به دلالان دولتی مانند رانت و غیره، طرح هایی در رابطه با رشد جمعیت بدون در نظر گرفتن امکانات اجتماعی آن - خامنه ای خواهان رشد جمعیت ایران به ۱۵۰ میلیون نفر است - در حالیکه بیش از نیمی از جمعیت ایران با عدم دسترسی به یک مسکن مناسب روبرو هستند. طرح هایی مانند مسکن مهر حتی بدون در نظر گرفتن رانت خواری و دزدی های عجیب و غریب در آن بازم جوابگوی نیاز های مردم نشد و شعارهای ابراهیم رئیسی در رابطه با ساخت سالیانه صدها هزار مسکن هم نه تنها انجام نشد بلکه حتی در صورت تحقق مانند دارویی تسکین آور بر درد بی مسکنی و عدم امنیت راجع به تامین خانه و سرپناه بود. آمارها نشان می دهد که در برخی نقاط کرایه خانه ها به بیش از ۷۰٪ حقوق کارگران و کارمندان رسیده است. خرید خانه بویژه برای نسل های جوان که تشکیل خانواده داده اند همچون آرزویی دست نیافتنی به حساب می آید. بسیاری از جوانان به همین دلیل امکان ازدواج پیدا نمی کنند. ما با موارد متعددی روبرو هستیم که زن و شوهر و یا حتی سه نفر از یک خانواده کار می کنند و به سختی می توانند کرایه خانه و یا قرض های خود را به بانک ها بپردازند. ظاهرا دولت برای اضافه کردن کرایه خانه ها سالانه با ۲۵٪ افزایش موافقت کرده است ولی وقتی تورم به بالای ۵۰٪ رسیده است این موافقت فقط در حرف باقی مانده و کسی به آن توجه نمی کند. مسئله زمین فقط در شهرسازی و خانه سازی خود را نشان نمی دهد. در کشاورزی هم وضع به همین منوال است. بعلت عدم روشنایی در وضعیت مالکیت زمین و آب همیشه بین کشاورزان بر سر آب و مالکیت زمین دعوا های خونین طایفه ای و روستایی جریان دارد. بعلاوه دولت با سد سازی بی رویه و دست بردن غیر کارشناسانه در محیط طبیعی و تغییر شکل جنگل ها به زمین های زراعی و خانه سازی و صنعتی مالکیت عمومی جنگل ها و معادن و غیره را به بخش خصوصی واگذار کرده است. حتی در مسئله کشاورزی هم بیش از اینکه احتیاجات جامعه، کشت محصولات صادراتی سود آور ارجحیت دارند.

برای ایجاد حزب کمونیست سراسری متحد شویم



و بر اساس درآمد قشرهای مختلف شکل گرفته است، می توان مقایسه کرد محلات شمال شهر تهران و جنوب آنرا و قس علیهذا. این مقایسه در همه زمینه ها مانند امکانات شهرداری ها، نوسازی محلات، تمیزی و جمع آوری زباله ها و..... خود را نشان میدهد. در شمال ساختمان های چند ده میلیاردی با امکانات کافی و حتی لاکچری (بسیار لوکس) و در جنوب خیابان های کثیف و پر از دست فروشی و خیابان گرد و خیابان خواب. حتی در محلات بسیار فقیر هم کرایه خانه غیر قابل تحمل شده است.

برای دولت نفتی رشد جمعیت در دوره ای قدرت سیاسی و نظامی بیشتری می آورد. به همین دلیل برخی از دولت های نفتی جهان سیاست افزایش جمعیت را در دستور کار خود قرار داده اند. جمهوری اسلامی این سیاست را با رشد جمعیت شیعه توجیه می کند تا آنرا در هاله ای از خرافه و تعصبات مذهبی ببوشاند. ولی رشد جمعیت بدون تامین اولیه ترین مایحتاج عمومی از جمله مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، تامین تغذیه مناسب و کار به باری اضافی برای جوامع تبدیل می شود. رژیم جمهوری اسلامی که ادعا می کند کمبود ۱۰۰ میلیارد دلاری دارد، با راه انداختن مراسم پر خراج اربعین و تاسوعا و عاشورا و مرگ و تولد های مذهبی هزاران میلیارد تومان را در جهت رشد تعصبات و تحمیق مردم هزینه می کند. دولتی که قادر نیست که بهداشت و تحصیل رایگان را برای همه تامین کند.

رابطه عدم توان خرید و داشتن یک خانه و سرپناه مناسب را با سیاست های رژیم جمهوری اسلامی در جهت و در عدم امنیت نگه داشتن دائمی مردم دید. مردمی که همیشه نگران فردای خود هستند فردایی ندارند که در آن هیچ تامین و ثباتی برای یک زندگی اولیه انسانی وجود ندارد، بطور دائم و بدون وقفه برای فردایی که نیامده باید بدون و سخت کار کنند و مجال هیچ گونه نگاهی به اطراف را نداشته باشند. نگاهی که می تواند به سئوالات زیادی از حاکمیت و تشکل یابی برسد. می توان گفت که مشکل مسکن از هر مشکل دیگر اجتماعی تاثیر مستقیم تری در زندگی کارگران و زحمتکشان دارد، با توجه به معضل مسکن، در برنامه حزب رنجبران آمده است "مبارزه برای ایجاد مسکن، تسهیلات جهت رفت و آمد به محل کار و غذای مجانی برای کارگران"

در دولت سوسیالیستی زمین به عنوان یک مالکیت عمومی و نه شخصی تعریف می شود و به همین دلیل جلوی تبدیل آن به صنعتی نه بخاطر رفاه انسانی بلکه سود گرفته می شود. هر انسانی حق داشتن بهداشت، مسکن،

یا عملانهادهای تحت رهبری خامنه ای و امنیتی تعیین می کنند. نتیجه این نوع قانون گذاری و سپردنش به دست یک رژیم دزد و فاسد، شرایط وخیمی است که مسکن و املاک با آن در ایران روبرو هستند.

احترام به مالکیت شخصی در شرایطی که هیچ مالکیتی بر منابع و زمین نمی تواند شخصی باشد یعنی احترام به نامشروع بودن. پی آمد این قانون در همه جای جهان با سایه و روشن هایی وجود دارد. به همین دلیل بحران مسکن در اکثر کشورهای سرمایه داری در حالیکه هزاران هکتار در انحصار معدودی افراد و شرکت ها قرار گرفته و هزاران خانه خالی در شهرها بدون مستاجر وجود دارد، نشان از عدم مدیریت و نیز منافع طبقاتی مشخصی دارد که در پی کسب سود بیشتر با گران کردن ارزش زمین، خانه و مغازه هستند. به قول معروف استفاده سرمایه داری از زمین مانند گاو شیرده ای است که بصورت دائم دوشیده می شود. اما در ایران مسئله درهم ریختگی و هرج مرج در مسئله مسکن فقط به تعداد خانه هایی که ساخته شده ارتباط ندارد. و عوامل متعدد به این وضعیت کمک کرده است. بانک ها با وام دادن و ورود به معاملات املاک عملا مردم را به بدهکار دائمی خود تبدیل کرده و کنترل زندگی و درآمدهای مردم را بدست گرفته اند. بسیاری از مردم کم درآمد حتی بعد از سنین بازنشستگی بایستی با کار سخت بخاطر داشتن یک سرپناه حتی اجازه ای کار کنند. صنعت ساختمان سازی به صنعتی پر درآمد برای پیمانکاران ایران تبدیل شده است که از طریق زد و بند در مزایده و مناقصه دولتی زمین های بایر عمومی را در انحصار گرفته و با استفاده از رانت های بانکی و مصالح ساختمانی با نرخ دولتی به درآمدهای بسیار بالا برسند. نتیجه آن گران شدن قیمت خانه و اجازه نشینی است. روش پیمانکاران ساختمانی بسیار بی رحمانه است. آنها با وعده تحویل خانه به مردم پول های زیادی را به عنوان پیش فروش دریافت می کنند که در اکثر مواقع یا سرموقع تحویل نمی شود و یا بعد از مدتی که خانه ها گران می شود، پیمانکاران تقاضای پول اضافی کرده و یا پیش پرداخت ها را بر می گردانند. پیش پرداخت هایی که گاهی سر به میلیاردها تومن می زند و هیچکس هم جوابگوی مردم نیست. هرج و مرج مسکن نه یک سیاست غلط و یا ندانم کاری مسئولین است بلکه این هرج و مرج برای عده ای درآمدهای تریلیون تومانی دارد و برای عده ای سرگردانی و حتی گاه خیابان خوابی. اگر ترکیب شهرها مورد بررسی قرار گیرد، می توان دریافت که حتی محلات هم در شهرها شاکله ای طبقاتی دارند

در مسئله صنعت وضع به مراتب بدتر است. دولت در جایی به صنایع اجازه تاسیس داده است که برای مناطق اجازه داده شده اصلا صنایع مناسب نبوده و یا به ویرانی منطقه منجر شده است. به همین دلیل آلودگی آبهای زیر زمینی و سطحی و رودخانه ها یکی از معضلات کنونی محیط زیست ایران است. برخورد به مسئله زمین و مالکیت بر آن فقط محدود به املاک شهری و خانه نمی شود.

مشکلات بالا ناشی از موارد زیر است

۱ - دسترسی به سود های بی رویه از زمین توسط دولت جمهوری اسلامی و سرمایه داری خصوصی: بسیاری از زمین های خوب شهری و غیر شهری به شرکت های کشت و صنعت که سرانش آفازاده ها و تکنوکرات های وابسته به دولت هستند فروخته شده است که بسیاری از آنها تغییر کاربری داده اند و یا بی استفاده شده اند

۲ - نگاه رژیم اسلامی به رابطه دولت - ملت و وظایفش در رابطه با حداقل حقوق اجتماعی برای شهروندان است که ظاهرا در قانون اساسی آمده است از جمله مسئله زمین و مسکن

در سایت "خبر آنلاین" غلامرضا فدایی مقاله ای در رابطه با مالکیت بر زمین نوشته است که به مشکل زمین اعم از مسکن و صنعت و کشاورزی برخوردی کاملا فرمالیته و مذهبی دارد موضع ایشان به نظرات جمهوری اسلامی بسیار نزدیک است، او به نقل از کتب مذهبی می نویسد

"او (خدا) اجازه استفاده و بهره بردن و تمتع از آنها را به بشر داده است. از این رو مالکیت به زمین تعلق نمی گیرد، همچنانکه به آسمان و دریا هم تعلق نمی گیرد، زیرا آنها مخلوقات خدا هستند و خدا خود خالقیت خود را به رخ کشیده و دیگران و به ویژه بشر را از خلق آنها عاجز دانسته است. بهره برداری انسان از زمین و آنچه در زمین است با مالکیت فرق دارد."

"دولت از جانب مردم مسئول سازماندهی و استفاده از منابع عمومی است و نسبت به ائتلاف آنها باید پاسخگو باشد. اگر مالکیت زمین (عرصه) حذف شود بسیاری از مشکلات حل خواهد شد و تلاش و کوشش انسانها برای زندگی بهتر فزونی خواهد یافت."

حال با مقایسه قانون اساسی رژیم اسلامی می توان کمی به عمق فساد نزدیک شد اصل ۴۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: **مالکیت شخصی** که از راه مشروع باشد محترم است. ضوابط آن را **قانون معین** می کند.

ضوابط آن را قانون معین می کند یعنی ضوابط انرا شورای نگهبان و قوه مقننه و



اقدام مصرفی مرغوبی که با شیوه‌ای تعریف نشده در آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها و مجوز ویژه و برخورداری از رانت حکومتی وارد می‌شود؛ استفاده نکرده باشیم. رانتی که در

گلرخ ایرایی... بقیه از صفحه ۱



ملاقات‌های هفتگی کریه‌تر خود را نشان می‌دهد. روز ملاقات بند زنان یک‌شنبه است. عموماً حدود ۲۰ نفر هر هفته ملاقات حضوری دارند. در سالی شلوغ و به مدت یک ساعت، آن هم ماهی یک‌بار. برخورداری از رانت یعنی اینکه هر هفته، اعضای درجه یک و درجه دو خانواده را در روزی جدای از یک‌شنبه‌های شلوغ، در شرایطی ویژه به مدت نامحدود (عموماً از ۱۰ صبح تا یک ظهر) ملاقات کنند.

استفاده از رانت و تبعیض زمانی پرنرگ‌تر می‌شود که بسیاری از زندانیان سیاسی در صورت لزوم نیز از حق مرخصی محرومند؛ اما آنکه از رانت حکومت حتی در زندان برخوردار است، با دیکته‌ی تاریخ و ساعت مرخصی به زندان‌بان به امورات مالی میراث پدری رسیدگی می‌کند و در زمان افتتاح بیمارستان خانوادگی، خود را به مراسم افتتاحیه می‌رساند. هر گاه اراده کند به مرخصی می‌رود و کارهای درمانی‌اش انجام می‌شود. طبیعتاً خبر از اعزام شدن و کنسلی‌های اعزام توده‌ی در بند ندارد. توده‌ای که حتی با اعزام‌شان به صورت تحت‌الحفظ برای شرکت در مراسم تدفین عزیزان‌شان مخالفت می‌شود و داغ نشسته بر دل‌هاشان دوچندان می‌شود. بسیاری از هم‌بندیان پس از سال‌ها حبس همچنان از حق مرخصی محرومند. دریافت یک قوطی قرص ویتامین یا دریافت لوازم طبی و بهداشتی بعد از هفته‌ها دوندگی و در صورت تأیید بهداری و حفاظت زندان انجام می‌شود و بعد از مدتی دیو در حفاظت تحویل زندانی می‌شود. رانت یعنی هر روزی که قوطی قرص‌های ویتامین خالی شد، خانواده بتوانند اقدام مورد نیاز را به سرعت مهیا و در روز، تأکیداً روز مطالبه تحویل بدهند.

و دیکتاتورهای کوچک» خطاب کرد. من یکی از هم‌بندیان چپ او هستم. با وجود مرزبندی قاطع و روشن و تضادهای ایدئولوژیک و طبقاتی موجود، بنا بر تصمیم جمع (بعد از ورود وی به بند و اجبار بر هم‌زیستی) با او که به هیئت یک هم‌بندی درآمد، مدارا شد؛ در جایی که دیگر جای شعار نیست. جایی که همه عریانییم در برابر هم و تنی واحد هستیم در برابر زندان‌بان، مگر آنکه به واسطه‌ی عقب‌گرد از مواضع، وصله‌ای ناجور شویم بر این تنی واحد.

تنی واحد که همواره رنج می‌برد از دردهای هم‌بندی مبتلا به تومور مغزی، مبتلا به ام‌اس، بیماری‌هایی با ریسک بالای حمله قلبی، مبتلایان به صرع که یکی‌شان باردار است، بیماران ریوی مبتلا به آسم و افرادی با درد مفاصل و مشکلات کپولت سن و...؛ بیمارانی که نیاز به مداوا دارند اما گاه با معاینه توسط پزشک عمومی زندان در بهداری بدون امکانات تخصصی لازم، نه درمان، بلکه فقط ویزیت می‌شوند. ما تنی واحدیم که می‌فهمیم تعدادی از هم‌بندیان مان هیچ واریزی در طول ماه ندارند. همان‌هایی که گفته شد می‌توانند از «جیب خودشان» از فروشگاه زندان مایحتاج‌شان را تأمین کنند. مدت‌هاست گوشت از جیره‌ی غذایی زندان حذف شده است و باقی اقلام به شکل چشم‌گیری از لحاظ کمی و کیفی تنزل یافته.

خرید از فروشگاه برای برخی غیرممکن است و در صورتی می‌توان گفت از «جیب خود» کمبود مواد خوراکی، بهداشتی و لوازم‌التحریر را تأمین کنید که پیش‌تر گفته باشیم «از کدام جیب؟» یا «از جیب کدام پدر؟» و در صورتی می‌توان از تبعیض گفت که خود از رانت و امکانات موجود، برای ورود

آموزش و پرورش و... را نه صرفاً در قانون بلکه به عنوان امری متحقق شده اجتماعی دارد. رابطه دولت - ملت سوسیالیستی برعکس رابطه دولت - ملت سرمایه‌داری، رابطه تأکید بر نفی استثمار و بهره‌کشی انسان از انسان است. ثروت جوامع انسانی از زمین و محیط طبیعت سرشار است که با کار جمعی انسان قابل استفاده می‌شود. هر گونه برخورد سودجویانه و ویران‌گرانه به زمین ما را به یاد رئیس یکی از قبایل سرخپوستان آمریکایی می‌اندازد که در نامه‌ای به رئیس جمهور آمریکا نوشت، زمین مادر ماست.

مسئله مسکن در ایران مانند بقیه مسائل اجتماعی رابطه مستقیمی با سیاست‌های حاکمین ایران دارد. خامنه‌ای فریبکارانه مشکل مسکن را چند بار در سخنرانی‌هایش بیان کرده است و مشکلات را به گردن دیگران انداخته است. مافیای قدرت که عمدتاً در حلقه بیت رهبری و نهادهای امنیتی گرد آمده اند، در جهت تأمین منافع سرمایه‌داری ایران در ساختار سیاسی دولتی که مسکن و اکثر منابع عمومی را در انحصار خود گرفته است، انجام وظیفه می‌کند. مسکن بعلت اینکه موضوعی روزمره و مستقیم برای اکثر مردم است بیش از پیش مورد اعتراض عمومی است اما بیش از آن، این مشکلی است که با قدرت سیاسی در ایران گره خورده است. نامه‌ای که در بالا آمده است خلاصه همه آن چیزی است که درد دل مردم را باز گو می‌کند. دسترسی به مسکن هر روز سخت‌تر می‌شود و نیروی کار جامعه باید ساعات بیشتری از درآمد‌های خود را به آن اختصاص دهند؛ راه حل نه چندان مشکلی برای دزدی از نیروی کار طبقه کارگر و کارکنان جامعه.

مشکل مسکن تا وقتی که جمهوری اسلامی و دولت‌هایی که تأمین سود برای سرمایه‌داری صدر لوحه برنامه‌های اجتماعیشان قرار دارد حل نخواهد شد. مشکل اجاره‌های گران و عدم دسترسی به مسکن برای همه، مشکلی طبقاتی است، که از بحران سرمایه‌داری نشئت می‌گیرد. ابراز نارضایتی و اعتراضات پراکنده، مسکن، خانه و داشتن یک سرپناه مناسب را حل نخواهد کرد. اما قدرت مردم متحد و متشکل نه تنها مشکل مسکن بلکه اکثر مشکلاتی را که ناشی از ساختارهای ضد مردم فقیر و کم‌درآمد و کارکن را دچار کرده است در هم خواهد پیچید و نهادها و ساختارهایی را در جامعه شکل خواهد داد که زندگی انسانی نه در تعاریف و قوانین بی‌مصرف بلکه در واقعیت عینی متحقق می‌گردد.



ما و هم‌بندیان بیمار و بدون واریزی‌مان در ندامت‌نامه‌ی کسی افشاگری! و محکوم شدیم که از هرگونه رانتی که در زندان میسر است، استفاده می‌کند و در شرایطی تبعیض‌آمیز با ما زیست می‌کند اما ما با وجود تضادهای ایدئولوژیک و طبقاتی همواره با او مدارا کردیم.

ما، که مبارزه را این‌گونه آموختیم:

در زندان و تحت فشار حاکمان، در تبعید و در هم‌زیستی با هر گونه‌ای از محکومان سیاسی و غیر سیاسی، در اوین، در قرچک یا در زندان‌های شهرستان، در انفرادی و زیر بازجویی و در بی‌خبری کامل از خانواده و بی‌اطلاع از فراز و فرودهای جامعه، با محکومیت‌های سنگین یا پیاپی، نه مایوس می‌شویم و نه از ادامه‌ی مبارزه دست می‌کشیم. بعد از محکومیت و محرومیت و ممنوعیت‌های چندباره همچنان بر آنچه باور داریم ایستاده‌ایم. تبعات هیچ فشار و تهدیدی ما را از «باور»ی که داریم دور و جدا نخواهد کرد. چرا که ما «باور»ی داریم که شاکله و اساس مبارزه است و حیات سیاسی‌مان را رقم می‌زند. نه از پی فرصت به میدان آمده‌ایم و نه عرصه‌ی مبارزه میراث‌پدري‌مان بود. با پایی پیاده قدم در مسیری پُر سنگلاخ گذاشتیم. از آن روست که هنوز ایستاده‌ایم، بی‌آنکه سر خم کنیم. نه از تهدید حکومت هراسی به دل راه می‌دهیم و نه از تخریب و سیاه‌نمایی بازوان پنهان قدرت. خط امنیت را خوب می‌شناسیم و در دام بازی‌های امنیتی و طراحی سوخته و نخ‌نمای حکومت و حکومتیان نخواهیم افتاد. ما در برابر استبداد، استثمار و دیکتاتوری قد علم کردیم. ما را چه کار با لگد خورده‌ای در سودای بازگشت به خویشتن خویش که به بهای غلط کردن نامه نوشتن، به بقای نظم موجود می‌کوشد و با عقب‌گرد از مواضع، نگین انگشتر اصحاب رسانه‌های حکومتی می‌شود. ما برای درک قدرت خود، صف‌آرایی حریف را سنج می‌کنیم و برای شناخت حریف، هم‌سویان و هم‌قطاران و تأیید کنندگانش را مرور می‌کنیم.

بند زنان اوین که در ماه‌های اخیر صدای اعتراضش به کرات به آن سوی دیوارها رسید، سال‌هاست که خانه‌مان شده است. اما ما به آن خو نگرفته‌ایم و همچنان به فرو ریختن دیوارها می‌اندیشیم. چرا که ما از پی اندیشه‌ای، باوری، هدفی به این‌جا آمده‌ایم. در بندی فوق‌امنیتی. حیاط کوچکی که ورودی بند است با راهرویی حدوداً ۲۵ متری به راه‌پله می‌رسد. راه‌پله‌ای که به اتاق‌ها ختم می‌شود. همین چند قدم با شش در آهنی بزرگ قفل و بست می‌شود. در این فضای جهنمی زانی که بسیاری‌شان تا کنون پشت یک نهبی

ساده و پدران‌ه خم به ابروی‌شان نیامد، بعد از سپری‌شدن بازجویی و هتک حرمت و دل‌تنگی‌های بسیار، پای مبارزه می‌ایستند. برای «رضا رسایی»‌ها که دیگر نیستند و برای مجاهد کورکور که باید بماند. برای شریفه که هنوز تاب و شکن موهایش را ندیده‌ایم و برای پخشان که حالا پاره‌ی تن‌مان، رفیق عصرهای دلگیر زندان و شب‌های تارمان است.

بند زنان با دیوارهای سنگی و بلندش، با درهایی که هر سال بر تعدادشان افزوده شد و با ماموران و پاسیاران کلید به دستش، صدای حق‌خواهی نشده است؛ بلکه با مادرانی که فرزندان‌شان را پشت باورهای سخت و دیوارهای نامهربان و سالیان دوری جا گذاشته‌اند، با زنانی که رویاها و آرزوهای‌شان را در آینه‌هایی زنگارسته با تارهای سفید موها و چروک‌های پای چشم‌هایشان عوض کرده‌اند و با فریادهایی که بر تپه‌های اوین بر سر ارتجاع، استبداد و استثمار بلند کرده‌اند؛ بند زنان شده است.

بند سال‌هاست بدون دخالت زندان‌بان اداره می‌شود. برخلاف بندها و زندان‌های دیگر که وکیل‌بند، منتصب رئیس زندان و حفاظت است. این اتوریت‌های که زندان‌بان را به کرنش و عقب‌نشینی وادار کرد، طی سال‌ها تلاش همه‌جانبه‌ی بچه‌ها از همه‌ی طیف‌های سیاسی به دست آمد. ما که بر خلاف دیگر زندان‌ها می‌توانیم هر سه ماه یک بار برای انتخاب وکیل‌بند، اعضای شورا و تقسیم مسئولیت‌های بند برای اداره‌ی بهتر، بدون دخالت زندان‌بان دور هم بنشینیم و در فضای دموکراتیک، کسانی را از بین خود به صورت دوره‌ای انتخاب کنیم، خود را وام‌دار بچه‌های قدیمی و تلاش‌های‌شان می‌بینیم. وکیل‌بند برای امورات کلی بند و از هر اتاق یک نفر به عنوان مسئول شورا. کلیه‌ی مسئولیت‌های بند نیز بنا به درخواست افراد و شور اعضای شورا با وکیل‌بند، به عهده‌ی افراد محول می‌شود.

این خود مدیریتی، در ساختمانی که از یک سو به بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات و از سوی دیگر به بند دو الف اطلاعات سپاه و از دیگر سو به بند ۲۴۱ اطلاعات قوه قضائیه می‌رسد و درحالی‌که سانت به سانت بند توسط دوربین‌های مداربسته‌ی تحت نظارت زندان و ارگان‌های امنیتی رصد و شنود می‌شود، برای‌مان ارزشمند است و حفظ آن به بخشی از مبارزه‌مان بدل شده است. همان‌طور که بر سر احکام مرگ صادره می‌ایستیم؛ همان‌طور که در صورت عدم اعزام هم‌بندیان‌مان برای درمان، در کنارشان می‌ایستیم؛ همان‌طور که وقتی کسی در اعتصاب غذاست در کنارش و برای هدفش حتا هدفی شخصی به

اعتراض برمی‌خیزیم؛ همان‌طور که دو نوزاد در بند و دیگر نوزاد در شکم هم‌بندی‌مان را، فارغ از نگاه سیاسی و عقیدتی‌مان، فرزند خود می‌دانیم؛ همان‌طور که برای سر‌به‌دار شدن «رضا رسایی» فریاد حق‌خواهی‌مان و شعارهای‌مان در نفی اعدام را به آن‌سوی دیوار رساندیم؛ همان‌طور که برای بیرون راندن قضات و معاونان و محافظان‌شان از بند، دیوار انسانی تشکیل دادیم؛ بر سر اداره‌ی بند، بدون دخالت زندان‌بان که حق‌مان و امانت رفقای قدیمی‌ست نیز می‌ایستیم.

سیاه‌نمایی از این دستاوردها که متعلق به ده‌ها زندانی فعلی و پیشین است، هم‌زمان با سفیدشویی از سازمان زندان‌ها و قوه قضائیه‌ی جمهوری اسلامی و انعکاس و حمایت تمام‌قد از جانب رسانه‌های حکومتی و حکومتیان نام‌آشنا که همه‌ی عمر علیه دموکراسی کوشیده‌اند و سال‌هاست تحت لوای اصلاح‌طلبی مسیر مبارزه را به بی‌راهه برده‌اند و هنوز به استبداد دینی خدمت می‌کنند، گویای یک حقیقت است؛ تخریب مبارزه‌ی شکل گرفته، به نفع حکومت و ایجاد ناامیدی برای جامعه و مایی که خواستند از جامعه جدای‌مان کنند.

حال این شیوه‌های دموکراتیک برای اداره‌ی بند، سیاه‌نمایی می‌شود و کسی که از دامن اشرافیت و قدرت به این‌جا آمد و هرگز، تأکیداً هرگز و در هیچ زمینه‌ای منتخب بچه‌های بند سیاسی نبود، در فراری رو به جلو اهالی بند را به دیکتاتور بودن محکوم می‌کند.

زندان عموماً مکتبی از جامعه‌ی بزرگ‌تر آن‌سوی دیوار است. مناسبت‌ها را دور هم می‌نشینیم. از سالگرد کشتار خونین ۱۳۶۷ تا هشت مارس. از یک می تا سالگرد خیزش انقلابی ۱۴۰۱. جلسات بحث و تحلیل، کلاس‌های آموزشی در باب فمینیسم و بررسی احکام اعدام، دیدن فیلم‌های اجتماعی به صورت گروهی و فردی و آموزش زبان و بررسی اتفاقات روز جامعه و جهان، برگزاری شب شعر و جلسات ادبی و معرفی و تحلیل کتاب و ورزش گروهی.

با هم و جمعی اعتصاب غذا کردیم و بارها در تحصن جمعی علیه اعدام و سرکوب، شب را در برابر افسر نگهبانی بند یا در هواخوری زندان به صبح رساندیم و هر بار حضورمان را با جامعه‌ای که خواستند از آن حذف و جدای‌مان کنند پیوند زدیم. سرود خواندیم و شعار دادیم بی‌آنکه از تبعات تهدیدها هراسی به دل راه دهیم. بر قطع تحمیلی ارتباط خود با جامعه غلبه و شور مبارزه را در خود و دیگری تقویت کردیم و همچنان به هدف می‌اندیشیم. چرا که ما «باور»ی داریم که شاکله و اساس مبارزه‌مان است و حیات سیاسی‌مان را رقم می‌زند.

توده‌ها سازندگان تاریخند



در انتخابات حکومتی و سوق دادنِ فضا به سمتی که برای اولین بار زندان بان میل به ورود صندوق رای به بند زنان اوین کند را محکوم می‌کنیم. آموزش توابی و هل دادن افراد به سوی ارتباط با اطلاعات و حفاظت زندان که همیشه خط قرمز بند بود را بر نمی‌تابیم و ایستادن در برابر این خط امنیتی را اگر ضدیت با دموکراسی خطاب کنند، به توضیح آن برمی‌آییم. تلاش برای تواب کردن زندانیان سیاسی شیوهی دیرینهی رژیم است و تواب شدن نیز حدیثی مفصل و قدیمی‌ست. در برابر ترویج شیوه‌های محکوم رژیم در بند سیاسی به اعتراض برمی‌خیزیم.

ما زنان چپ و زنان حقوق بشری در بند زنان اوین، واضحا مورد حمله‌ی یک اشراف‌زاده که تمام داشته‌هایش حتا مقام استادی و حیات سیاسی‌اش رانت و میراث پدری است قرار گرفتیم و این خود سندی قاطع بر درستی ماست که هرگز بر او و منافعی که از لای انگشتانش می‌چکد چشم نداشته و هر لغزشی از او را گوش زد و شماتت کردیم. اگرچه هرگز بر صندلی داغ نشانندیمش و از کشتار دهه‌ی خونین ۶۰ و جایگاه و نقش خانواده‌اش (که تاکیدا بری از هر جنایتی خطابشان می‌کند) در آن روزها نپرسیدیم؛ اما زمانی که وانمود کرد آزادی‌خواه است و از گذشته‌اش تبری جویی نکرد، زیر سوالش بردیم و زمانی که اعتصاب غذای اعتراضی و یک روزه را با خوردن میوه و نوشیدن لبنیات به سخره گرفت، محکومش کردیم تا از این تنها سلاح زندانیان دفاع کرده باشیم.

اشراف‌زاده‌های بدون پرنسیب‌ها و اصول فعالیت سیاسی و مبارزه، نماینده‌ی طبقه و تفکری که جمهوری اسلامی بر آن بنا شده، با سودای بازگشت به «قدرت» به تخریب مخالفان رژیم و سیاه‌نمایی از بند زنان زندان اوین که پیش‌تر به نابودی آن برخاسته بودند و نشد. ایستاد. کسی که اتمسفر زندگی‌اش به حدی امن است که بازداشت می‌شود ولی با اضطراب و مخاطرات یک شهروند در شرایط مشابه مواجه نیست.

ساده پنداشتن آنچه در حال وقوع است و هم‌سو با اهداف امنیتی، «مقاومت» و «مبارزه» را هدف قرار دادن، خیانت می‌دانیم. اگر برخلاف این است، تمایل به شنیدن توضیحات از سوی افکار عمومی و نیروهای سیاسی پیشرو داریم.

گلرخ ایرایی
شهریور ۱۴۰۳
بند زنان زندان اوین

که آن نیز همیشه با «جنجال» و موج‌سواری همراه بود.

از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۹ نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بود. قتل‌های زنجیره‌ای تا سال ۱۳۷۷ ادامه داشت. یعنی تا میانه‌ی دوره‌ی نمایندگی وی. می‌توانست از آن‌زمان تا کنون در جایگاه پاسخ‌گویی و افشاگری بر سر قتل‌های زنجیره‌ای بایستد و همان‌قدر که از پدرش در قضیه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای دفاع کرد، از قربانیان و رنج‌ها و وحشت خانواده‌های‌شان نیز بگوید. از سال ۱۳۷۸ و کوی دانشگاه و نابودی «جنبش دانشجویی» بگوید. از مفقودان و کشته شدگان و آسیب‌دیدگان کوی دانشگاه. از اخراجی‌ها و محکومان به حبس‌های طولانی. واکنشی واضح و مؤثر به فجایع کوی دانشگاه، نه روایاتی مضحک از نشستن در ماشین با فرزندان و تکان دادن ماشین توسط گروه فشار در شب‌هایی که فرزندان مردم از پشت‌بام خوابگاه به پایین پرتاب می‌شدند و او نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بود. مگر می‌توان به فاجعه‌ی کوی دانشگاه فکر کرد و نپرسید «سعید زینالی کجاست؟» مگر می‌توان جسارت و شهامت افشاگری داشت! و از فجایع سال ۱۳۷۸ که دانشجویان را و دانشگاه را به خاک و خون کشیدند نگفت و سکوت کرد و زبان به مصلحت‌سنجی و ذلت‌گزید؟ مگر می‌توان از دانشجویان تهران و تبریز در فاجعه‌ی ۱۳۷۸ نگفت و آمران و عاملان جنایات آن سال‌ها را افشا نکرد. مگر می‌توان از اعدام‌هایی که در چهار سال تصدی او در مجلس شورای اسلامی، به دست حکومت انجام شد نگفت و مدعی افشاگری شد؟

آن هم افشای ما در روزهایی که در جلسات چند نفره و گروهی، برنامه‌های پیشنهادی را با هم تقسیم و خود را برای سالگرد خیزش آماده می‌کردیم. یک هفته پیش از سالگرد مهسا زینا امینی، هر روز عصر به سیاق سال گذشته به هواخوری زندان رفتیم و همراه با شما که در خانه‌هایتان شعار شبانه می‌دهید، سرود خواندیم و شعار دادیم. تهدید شدیم و ماندیم. محروم از تلفن و ملاقات شدیم و ادامه دادیم. ابلاغ جدید به دستمان دادند و ایستادیم و در میانه‌ی راه از ندامت‌نامه‌ی هم‌بندی شنیدیم که با سودای بازگشتن به قدرت به قصد تخریب «ما» که مبارزه را زندگی می‌کنیم، سقوط خود را رقم زد و چه جانانه.

به واقع زندان ماکتی از جامعه است. همان شور و همان فرونشستن‌ها. همان امیدها و همان سرخوردگی‌ها. ترویج ناامیدی، اعلام عدم شرکت در انتخابات و هم‌زمان تشویق زنان در زندان به شرکت

این گوشه‌ای از «ما» و روزمره‌گی‌ها مان است. مایی که در کنار شنیدن اخبار هولناک، تحلیل‌های هولناک‌تری را می‌شنویم.

ساعت ۹ صبح ۱۷ آذر ۱۴۰۱ به دار آویخته شدن محسن شکاری از شبکه خبر تلویزیون جمهوری اسلامی اعلام شد.

صدای فائزه هاشمی رفسنجانی هم‌بندی افشاگر! از یاد نمی‌رود که بعد از خبر گفت: «خب اینا که معترض نیستن. اینا خطرناکن. اگه نکنن‌شون چه‌کار کنن باهاشون...»

بعدها بر سر امضای بیانیه‌ای با عنوان اعدام و سرکوب در تابستان ۱۴۰۲، خواست که همراه شود.

به جهت اصرار بر انجام کار جمعی، طی جلسه‌ای برای امضای بیانیه پذیرفته شد و با ما زنان بند سیاسی متنی مشترک را امضا کرد.

بعد از مرگ رئیسی و زمزمه‌های بازگشت اصلاح‌طلبان با تصور پیوستن دوباره به اقتدار و رویای بازگشت به قدرتی که از آن بیرون رانده شده بود، به خویشتن خویش بازگشت؛ اگرچه برای ما که در هم‌زیستی با او هستیم هرگز از اصل خود دور نبود. جاه‌طلب، با نگاهی آمرانه و از جایگاه قدرت. استاد دانشگاه در رشته‌ی حقوق بین‌الملل اما با قلمی کوتاه و میزبان نگران‌کننده‌ای از دانش برای تدریس به جوانان در دانشگاه. (استاد در پایان افشاگری قافیه کم آورد و به تعبیر خواب و خرافه متوسل شد.)

پس از انتخاب پزشکیان و اتحاد حزب کارگزاران سازندگی (حزب سرمایه‌داران بزرگ درون طبقه‌ی حاکمه) با هسته‌ی قدرت، باید از وانمود به اپوزیسیون بودن عقب‌نشینی و ابراز پیشیمانی می‌کرد تا از قدرت و بودجه و سیاست دوباره بهره‌مند شود.

زمانی به جمع اپوزیسیون پیوست، بی‌آنکه از گذشته اعلام برائت کرده باشد. برائت از گذشته آدابی دارد. آن هم برای کسی که در سال‌هایی خوفناک از عمر یک حکومت، بر کرسی مجلس نشستته باشد. به یک‌باره نمی‌توان بدون هیچ توضیحی از دل حکومت به دامان اپوزیسیون پرتاب شد.

حال نیز به همان شیوه با ادعای دموکرات نبودن اپوزیسیون به آغوش رژیمی می‌خزد که نامش بر تارک حکومت‌های دیکتاتوری تاریخ هک شده است.

پس از ناامیدی از اپوزیسیون توخالی! و دیکتاتور منش! چرا جریان‌سازی نمی‌کند و اپوزیسیونی دموکراتیک را دور هم و حول ادعایش جمع نمی‌کند؟ شاید به این دلیل که توان جریان‌سازی را هیچ‌وقت نداشته و در تمام طول حیات سیاسی‌اش، جز پیوستن به حزب پدری و اداره‌ی دفتر و دستک آماده‌ی دکانی که برایش بنا شده بود، هیچ نکرد؛



دست‌ها از کردستان کوتاه

دفاع از حقوق بیش از سی هزار نفر از زحمتکشان خلق کرد ایران که به اقلیم کردستان عراق پناهنده شده‌اند وظیفه ایست تخطی ناپذیر در برابر کلیه احزاب و سازمان‌های کمونیستی و سوسیالیستی ایرانی و عراقی و همچنین کلیه سازمان‌های خواهان رهایی خلق کرد از ستم ملی و امپریالیسم. حزب رنجبران ایران استوار در سمت توده‌های ستمدیده و پناهنده و آواره در کردستان عراق ایستاده است. مهمان نوازی مردم کردستان عراق در پناه دادن به نیروهای انقلابی و آزادیخواه ایران از کرد، ترک، عرب و فارس پس از آغاز سرکوب در دهه شصت فراموش نشدنی است. سابقه پناهندگی بین مردمان دو کشور یک سنت دیرینه است که هیچ نیرویی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند. استرداد پناهندگان در اقلیم کردستان امریست ضد مردمی و بدور از خواست عمیق خلق مهمان نواز و آزادیخواه خلق کرد عراق، هدفش ایجاد اختلاف بین کردها است. حزب رنجبران ایران هرگونه استرداد پناهندگان را محکوم می‌کند. ایران نادر کشوریست کثیرالمله که استعمارگران اروپایی نتوانستند با تمام حيله گری‌ها و توطئه‌هایشان، با تمام دخالت‌گری‌های نظامی و اشغال و سیاست‌های نفاق‌انداز و حکومت‌کن‌آنها تجزیه و تسخیر کنند. سابقه همزیستی و تاریخ مشترک ملیت‌های ساکن این سرزمین پهناور در دوران تعرض استعمارگران که جهانی را به زیر پرچم چند کشور اروپایی در آوردند، آنها از شمال تا جنوب و از غرب تا شرق با تجاوزگران امپراتوری تزاری و امپراتوری انگلیس و پرتقال و دیگران ایستادند و جنگیدند و آنها را بیرون راندند. بدون شک نقش متحد جنبش کارگری و چپ در قلب ملت‌های این سرزمین فراموش نشدنی است.

در دورانی که سرمایه و انحصارات عظیم مالی هر روز بیشتر مرزها را در می‌نوردند و طبقه کارگر و طبقه سرمایه‌دار در اشل جهانی در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند، رهایی کامل خلق‌های ایران از ستم ملی در گرو همبستگی خلق‌ها و طبقه کارگر در مبارزه برای پیروزی سوسیالیسم است. شکست توده‌ای‌ترین انقلاب عصر کنونی در سال ۵۷ بخوبی نشان داد که دست‌بدست شدن قدرت سیاسی بین داورده‌های سیاسی نیروهای اجتماعی سرمایه‌داری و امپریالیست‌ها نه تنها آزادی

برای مردم نمی‌آورد بلکه دشمنی قهارتر و سرکوب‌گرت‌تر به جایش می‌نشانند. راه‌رهایی در ایران امروزی از طریق اتحاد بزرگ سراسری کلیه ستمدیدگان و استثمارشوندگان خلق‌ها در همسویی و همبستگی با دیگر خلق‌های همسایه تحت رهبری طبقه کارگر می‌باشد. جنبش‌های اجتماعی چند دهه اخیر بویژه جنبش ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱، گسترش روزانه اعتصابات و اعتراضات کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران و دانشجویان در سراسر ایران و با پیشتازی نیروهای جوان در کردستان که با قتل عمد حکومتی ژینا، پرچم زن زندگی آزادی را به اقصی نقاط جهان بنام رهایی زنان ستمدیده سراسر ایران به اهتزاز در آورد امروز به بستری سخت و پا برجا برای تحقق انقلابی ریشه‌ای و از پایین با محتوای ریشه‌ای‌ترین خواست‌های همین جنبش‌ها تبدیل شده است. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی با بحران ساختاری عمیق و همه‌جانبه‌ای روبروست و با عقب‌نشینی‌ها و مانورهای سیاسی ظاهری و سطحی جز تسریع در پیروزی انقلاب کاری نمی‌تواند انجام دهد. اعتصابات و اعتراضات پاسخی است به این عقب‌نشینی. پرولتاریای ایران همراه اکثریت عظیم توده‌های ستمدیده و استثمارشونده خلق‌های ایران با تمام نیرو در برابر حاکمیت سرمایه‌داری کنونی و امپریالیسم آمریکا که نقشه تجزیه ایران را در سر دارد که این دو دشمنان قسم خورده کمونیست‌ها و نیروهای دموکراتیک هستند، جامعه را به لبه پرتگاه سوق داده و خطر فروپاشی و جنگ آنرا تهدید می‌کند ایستاده و آلترناتیو سوسیالیستی را تنها راه نجات از بحران کنونی می‌داند.

برماست که خلق‌های ستمدیده ایران را در اتحادی به رهبری طبقه کارگر برای انقلابی ریشه‌ای دعوت کنیم و شعار اتحاد، مبارزه پیروزی را تا آخر و تحقق آن به پیش بریم! برماست پرچم کارگران جهان و خلق‌های ستمدیده متحد شوید را همچنان برافراشته نگاهداریم.

حزب رنجبران ایران



ستم‌به‌زن در طول تاریخ... پتیه از صفحه آخر

زندگی خود و اربابان کار می‌کردند و در داخل فضای تنگ و بسته جامعه مصرف می‌کردند. این خود یکی از علل عقب ماندگی جوامع فئودالی از نظر فرهنگی بود که دورانی طولانی و تاریکی را پشت سر گذاشت. بعد‌ها در جامعه فئودالی، پیشه‌وری و صنعتگری رشد کرد، دایره بسته موجود شکسته شد جامعه فئودالی وارد عرصه شد.

نظام فئودالی چندین سده را پشت سر گذاشت، دهقانان تا آخر عمر دهقان بودند، بر روی زمین ارباب به بیگاری مشغول بودند و مالکان از آنان به بیرحمانه‌ترین شکل بهره‌کشی می‌کردند. مناسبات ارباب - رعیت مبتنی بر بهره مالکانه بود. در این دوره سه نوع بهره مالکانه وجود داشت. در مراحل اولیه نظام، به صورت بیگاری بود. در مرحله میانی، مالیات به صورت جنسی بود، مالک بخش اعظم تولید کشاورزی را برداشت می‌کرد و بخش کوچکی بین دهقانان تقسیم می‌شد. در دوره پایانی نظام فئودالی، مالیات به صورت نقدی بود. دهقانان باید مبلغی را به عنوان مالیات به ارباب می‌پرداختند. جامعه فئودالی از نظر اجتماعی و فرهنگی به علت بسته بودن بسیار عقب مانده بود. در خانواده‌های فئودالی مرد سالاری غالب بود. مردان ثروتمند عیاشی می‌کردند. یک زن رسمی داشتند و تعدادی زن غیر رسمی و موقتی. زنان در جامعه بسته فئودالی در خانه نگهداشته می‌شدند و وظیفه انجام کارهای خانه را برعهده داشتند. مضافاً این که دنیا آوردن بچه و بزرگ کردن آن‌ها به عهده زنان بود. آنان سهمی در تولید اقتصادی نداشتند. زنان از بام تا شام در درون خانه کار می‌کردند و وظایف سنگینی برعهده داشتند، اما در قبال آن همه زحمتی که بردوش داشتند هیچ حقوقی دریافت نمی‌کردند.

در نظام فئودالی کشورهای مختلف تفاوت‌هایی با یکدیگر داشتند. در این مقاله به نظام‌های فئودالی در اروپا و ایران پرداخته خواهد شد ضمن آن گذری کوتاه به سرزمین آمریکای شمالی خواهیم داشت، چراکه آمریکای شمالی در شماره آینده به عنوان ابر سرمایه‌داری جهانی مطرح خواهد شد که آغاز به وجود آمدنش با اروپای اواخر دوره فئودالیسم در پیوند بوده است.

فئودالیسم در اروپا مبارزه برده‌ها، نارضایتی مردم از اوضاع جنگ‌های امپراتوری رُم غربی با حکومت‌های نقاط مختلف در فاصله‌هایی برای جلوگیری از تهاجم رومی‌ها با برج

پرولتاریا نمی‌تواند بدون آزادی کامل زنان، به آزادی کامل دست یابد



های دیوانی زیاد بود، اما دوران تسلط اعراب در ایران از زمین های دیوانی کم شد و به زمین های اقطاع و در دوران تسلط مغول به بخش سیورغال اضافه شد. به این ترتیب در هر دوره ای از آل بویه، سلجوقیان، صفویه و قاجاریه و..... تقسیم بندی همگی در خدمت شاهان و اشراف، امیران و ارتشیان، روحانیون و مساجد و ارتشیان و وابستگان به دربار بوده است و بخش عظیم دسترنج مردان و زنان دهقان به جیب این افراد از طبقات بالای جامعه سرازیر می شد. در این دوره ستم به زن مضاعف بود، زنان روستایی سحرگاه قبل از اینکه شوهرانشان برای بیگاری به مزرعه بروند بیدار می شدند شیر حیوانات اهلی را می دوشیدند؛ گندم را برای تهیه آرد به آسیاب می بردند و پختن نان با زنان بود. از رسیدن پشم حیوانات برای تهیه نخ و درست کردن لباس و روانداز و بقیه احتیاجات خانواده را در کارگاه های دستی درست می کردند. همه کارهای خانه و بچه داری به عهده زنان بود. در حالی که به آن ها هیچ حق و حقوقی تعلق نمی گرفت مگر این که در خانه ارباب نیز مجبور می شدند کار کنند و جنس ناچیزی از قبیل نان و شاید کمی میوه در قبال زحمتی که می کشیدند دریافت می کردند. زنان روستایی مورد احترام دهقانان و همسران خود بودند. وجود آنان مملو از نفرت نسبت به اربابان بود و در رنج و بیگاری شوهرانشان شریک بودند. در تمام این دوران نفرت آن ها چون آتشی در زیر خاکستر ادامه پیدا کرد تا اینکه در دوره قاجار قبل از دوران مشروطیت بپا خاستند. در بسیاری مواقع در جنبش های آزادی خواهانه و استقلال طلبانه پیشتاز بودند و صفحات زرینی را در تاریخ ایران تا امروز ثبت کردند.

-ایالات متحده آمریکا - قاره امریکا در سال ۱۴۹۲ به دست کریستف کلمب کشف می شود. از سال ۱۶۰۰ اروپائیان به شرق آمریکای شمالی رفتند و به سرزمین های مردم بومی تجاوز کرده و دست به کشتار زدند و آنان که زنده مانده بودند، به سمت غرب سوق داده شدند. این نسل کشی نام هولوکاست آمریکایی به خود گرفته است. در طول صد سال جمعیت مناطق تسخیر شده به بیش از دو میلیون نفر رسید و در نتیجه بومیان بی خانمان و آواره شدند. در آغاز از طرفی نیز جنگ و دعوا بین مهاجمان اروپایی جریان داشت. انگلیسی ها بخش بزرگی از شرق شمال آمریکا را زیر سلطه داشتند. اما در پی استقلال از بریتانیا، در سال ۱۷۷۶ میلادی و تشکیل حکومت ایالات متحده امریکا، ارتش آمریکا به سمت غرب مهاجرت کردند و با نابود کردن قبایل بومی آن بخش دیگری از

پیوند ارگانیک است. - در سال ۱۳۸۱ دهقانان را که به خاطر مالیات های سنگین بستوه آورده بود قیام کردند و کارگران و زحمتکشان شهری نیز به آنان پیوستند. "ریچارد دوم" پادشاه انگلستان که با شرایط حاد و وخیمی روبرو شده بود، خواست با نماینده این قیام صحبتی داشته باشد. رهبر انقلابیون بنام "وات تایل" را به همراه کشیشی که طرفدار انقلاب مستضعفان بود به دربار پادشاه رفت. آن ها در این مذاکره موفق شدند به این که شاه نامه ای بنویسد و دستور دهد در پرداخت مالیات های سنگین تعدیل شود و دستگیر شدگان این جنبش را نیز آزاد کنند. این دو نماینده پس از خروج از دربار شاه کشته می شوند. با کشته شدن آن ها جنبش ادامه پیدا نمی کند.

فئودالیسم در ایران اواخر دوره اشکانیان در ایران مالکان بزرگ، ایلات و عشایر از قدرت اقتصادی بالایی برخوردار بودند. شاه و مراکز مذهبی که خود نیز زمین های بزرگی را در اختیار داشتند از آن ها حمایت می کردند. از اواخر حکومت اشکانیان با رشد و توسعه کشاورزی، مناسبات برده داری رنگ باخت و در دوره ساسانی مناسبات ارباب- رعیتی کامل شد و نظام ارباب - رعیتی در ایران استقرار یافت. در این دوره مناسبات تولیدی به گونه هایی مختلف بود: - دیوانی، این نوع زمین ها متعلق به دولت بود و درآمد آن نیز تحت نظارت دولت قرار داشت. - سلطنتی، این نوع زمین ها متعلق به شاه و دربار بود که از طریق مصادره و هدیه صورت گرفته بود. - مالکی، زمین های بزرگی بود که به مالکان بزرگ و رؤسای قبایل و ایلات تعلق داشت. - خرده مالکی، زمین هایی بودند که کوچک تر بودند و متعلق به دهقانانی بود که خود روی آن کار می کردند. - وقفی، زمین هایی بود که افراد ثروتمند به نفع موسسات دین برای ساختن مسجد، مزار، مدرسه و غیره هدیه وقف می کردند. - اقطاع، واگذاری زمین از طرف دولت به صورت موقتی به افرادی بود در قبال کارهای اداری و یا نظامی انجام می دادند. - تیول، از زمین های دیوانی و همچنین املاک خصوصی در قطعاتی نسبتاً کوچک به رؤسای طایفه و سرداران سپاه تا زمان مرگ به آن ها داده می شد و در قبال چنین اهدایی از آن ها خواسته می شد در امور مملکتی و جنگ هایی که در شرف انجام بود شرکت کنند. - سیورغال، سیستمی بود که در قبال اداره و جمع آوری مالیاتی به مالکان داده می شد. در تمام دوران فئودالی سیستم ششگانه فوق بنوعی ادامه داشت و با جابجایی سلسله های مختلف، تغییرات کوچکی به وجود می آمد. بطور مثال در دوره ساسانی وسعت زمین

و باروهایی بر بالای تپه ها شهرهای خود را ساخته بودند. از طرفی با آزاد شدن دین کاتولیک در زمان امپراتوری کنستانتین در ۱۳۱۳ میلادی، کلیسای کاتولیک بتدریج قدرت گرفت و با تبلیغات دروغین صلح طلبانه اش در برابر جنگ طلبی امپراتوران رومی و طرفداری و قول های عوامفریبانه اش وجهه ای زیادی کسب کرده بود. در جریان این اتحاد بزرگ، در قرن پنجم میلادی امپراتوری روم فروریخت. و نظام فئودالی پا به عرصه گذاشت. از آن پس کلیسا نقش مهمی در خدمت به فئودال ها و دربار سلطنتی ایفا کرد و از قدرت بزرگی در اجرای قوانین جدید کشور برفع دربار و اشراف برخوردار بود. فئودالیسم در اروپا به سه دوره تقسیم می شود: دوران اولیه با فروپاشی امپراتوری روم در قرن پنجم میلادی که تا قرن یازدهم میلادی دوران تکامل را در پی داشت. از قرن یازدهم تا قرن پانزدهم همچنان یکنواخت و بدون هیچ تغییری در سایه منحوس و تاریک قرون وسطی ادامه پیدا کرد. در این دوره، هر روز شرایط اقتصادی برای دهقانان و مردم روبه سختی بیشتر می رفت و جهل و تاریکی را در سراسر اروپا همچنان گرفته بود. در قرن پانزدهم ماشین چاپ اختراع شد و نقش مهمی را در آگاهی مردم ایفا کرد. قرن هفدهم با عنوان روشننگری پا به عرصه می گذارد، دورانی که پرتو درخشان آگاهی و دانش را بر جهل و نادانی در اروپا غالب می گرداند. قرن هجدهم دوران رشد صنعت و تکنولوژی و به وجود آمدن طبقه بورژوازی و انقلاب صنعتی است. در دوران فئودالی در اروپا به مالیات های سنگین نقدی بر دوش دهقانان سنگینی می کرد، در حالی که درباریان و اشراف مالیات نمی دادند و از پشتیبانی کلیسا برخوردار بودند، شورش های دهقانی در اروپا گسترش پیدا کرد که به دو قیام بزرگ دهقانی اشاره خواهد شد: - شورش دهقانانی سال های ۱۵۲۴ و ۱۵۲۵ در آلمان. حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر که اغلب از دهقانان و کشاورزان بودند، بپا خواستند و دست به شورش زدند. به خاطر عدم تدارک لازم و از جمله کمبود سلاح و عدم پیوستن کارگران به دهقانان این جنبش به شکست منجر شد و تعداد زیادی از آنان کشته شدند. "زیمرن" محقق و نویسنده آلمانی نکته جالبی را مطرح می کند. او معتقد بود: "انقلاب ۱۸۴۸ با انقلاب ۱۵۲۵ بیکیدیگر شباهت داشت". مفهوم تداوم انقلاب دریچه ای را باز می کند، به این که تاریخ را نمی توان بریده بریده تحلیل کرد. تاریخ بشر سیری ارگانیک در پی دارد. اساساً انقلاب ۱۸۴۸ جدا از جنبش ۱۵۲۵ نبود، بلکه این دو پیوندی ارگانیک با یکدیگر داشتند و ماتریالیسم تاریخی به معنای همین



سرزمین بومیان را نیز تسخیر کرده و بومیان را نابود کردند. به این ترتیب کشور آمریکا بر پایه جنایت و خون ساخته شد و بدون گذراندن نظام فئودالی به سوی سرمایه داری حرکت کرد. که در شماره آینده توضیح خواهم داد که ایالات متحده چگونه به ابر قدرت جهانی تبدیل و چگونه مرتکب ابر جنایت تاریخ شد.

لیلا شهریور ۱۴۰۳

نگاهی گذرا به... بقیه از صفحه آخر

دانش برای ساختن زنجیری تاریخی با پیوند به حلقه هایی که پس از آن خواهد آمد و همچنین آگاهی در به کار بردن درست کلید درگشا، مناسب با شرایطی که خواهیم یافت، و ارزیابی از توانمان و تناسب با نیرویی که در مقابل ما خواهد بود، نیاز می باشد.

اما با توضیح این منطق علمی و عینی در پایان این نشست، بیشترین نمایندگان به سود بردیگا رأی دادند و نتیجه آراء چنین بود: چهل و پنج دبیر فدراسیون ها و سی و پنج نماینده فدراسیون جوانان به اضافه دبیرشان به جناح «چپ» بردیگا، چهار نماینده به مشی «میانه» گرامشی- تولیاتی و پنج نماینده به جریان «راست» تسکا رأی دادند. اما دو سال پس از آن، در کنگره لیون در سال ۱۹۲۶ (که در بخش دهم به آن پرداختیم) خط مشی «میانه» ۹۰٪ آراء را به دست آورد؛ با توجه به این که در آن شرایط فشار و پیگرد از سوی رژیم، بیشترین نمایندگان خط مشی بردیگا نتوانسته بودند در نشست شرکت کنند.

در پایان ماه مه ۱۹۲۴ تولیاتی، بردیگا، گریپکوو تسکا همراه با چهارده تن از نمایندگان دیگر از ایتالیا برای شرکت در پنجمین کنگره انترناسیونال (یکمین کنگره پس از درگذشت لنین)، که برای هفدهم ژوئن اعلام شده بود، به مسکو رفتند. پس از این که زینویو مقاله خود را درباره جریانات موجود در برخی احزاب کمونیست خواند، بر آن تکیه کرد که شاید دورنمای انقلابی در میان مدت، تصمیم نهایی انترناسیونال را روشن می کند که نبایست در دام پیمان با احزاب سوسیال دمکرات افتاد؛ درباره ایتالیا گفت: با توجه به بحران سختی که پس از کشته شدن متئوتی گریبانگیر آن شده، وظیفه حزب کمونیست ایتالیا این است: ۱- فاشیسم را سرنگون کند. ۲- احزاب اپوزیسیون مشروطه خواه و رفرمیست را به

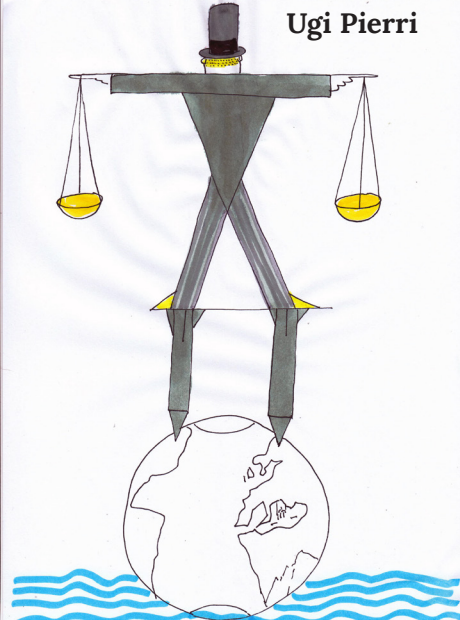
کنار بزند. ۳- توده کارگران و کشاورزان را در همراهی با خود برای اقدام به مبارزه طبقاتی با هدف به دست آوردن قدرت متحد کند. تولیاتی در سخنرانی خود، نبودن امکان برای احزاب چپ در ایتالیا را در هدایت مبارزه به تنهایی بر علیه فاشیسم شرح داد، همچنین به ضرورت منزوی کردن فاشیست ها پرداخت و گفت نیاز است «از متحدان موقت آنان برای مرحله ای گذرا [...] همراه با متحدان طبقه کارگر و استفاده از همه درزهای موجود در مجموعه گروه های بورژوازی و زده پایین آن، به ادامه تلاشی این دسته پرداخته شود». طبیعتاً بردیگا و همسویان او توافقی با این خط مشی نداشتند.

در نیمه دوم ۱۹۲۴ که رژیم موسولینی (به ویژه پس از کشته شدن متئوتی) در بحران بود، اعضای حزب کمونیست ایتالیا و شمار نشریات آن افزایش یافت، با این حال توانست تأثیری بر این بحران بگذارد، از آن روی که پیشنهاد حزب در ایجاد یک جریان بر ضد مجلس (که اکثریت آن در دست رژیم بود)، از سوی حزب سوسیالیست و برخی دیگر احزاب و گروه های معترض به رژیم، که از گسترش و ریشه ای شدن کمونیست ها بیم داشتند، پذیرفته نشد و این گونه هیچ گرابی اینان در بیانیه ای به تاریخ یازده نوامبر با درخواست دخالت و میانجیگری پادشاه، که آشکارا در همبستگی با رژیم بود، خلاصه شد. به هر روی پس از انتخابات ششم آوریل ۱۹۲۴ نمایندگان کمونیست در مجلس حضور داشتند.

در سوم ژانویه ۱۹۲۵ پس از موسولینی در مجلس، فشار رژیم که همچنان بر روی کمونیست ها ادامه داشت، به دیگر نیروهای مخالف نیز گسترش یافت، که در بخش های گذشته از آن سخن رفت.

در سوم آوریل با دستاویزی بی پایه به پنج گونه اتهام، از آن جمله «اقدام به تحریک و خیزش مسلحانه مردم کشور شاهنشاهی بر ضد حکومت و دولت»، تولیاتی دستگیر شد اما این بار نیز با اعلام عفو عمومی کارش به دادگاهی شدن نکشید و پس از نزدیک به چهار ماه در بیست و نهم ماه آگوست آزاد گشت و اینگونه؟؟؟ توانست یکمین فرزند خود، آلدو (Aldo) را، که هنگام زندانی بودنش زاده شده بود، بشناسد و در آغوش بگیرد. پس از کمتر از دو ماه بار دیگر حکم دستگیری او در ماه سپتامبر صادر شد، اما در این فاصله زمانی، تولیاتی با مخفی شدنش رد پای هم از خود به جا گذاشته بود.

تولیاتی در دهم فوریه ۱۹۲۶ همراه با همسر و فرزندش، از آن روی که به عنوان سرپرست



گروه نمایندگان، از سوی حزب، با نام مستعار ارگولی (Ercoli) برای شرکت در ششمین پلنوم (نشست) انترناسیونال برگزیده شده بود، ایتالیا را به سوی مسکو ترک کرد. در انترناسیونال توافق شده بود که به تضادهای درونی حزب کمونیست شوروی، میان دو جناح تروتسکی و استالین پرداخته نشود، اما بردیگا در مخالفت با این تصمیم پافشاری کرد و پس از یک برخورد با استالین در نشست، به تسلط حزب کمونیست شوروی و سیاست بلشویکی کردن احزاب دیگر انتقاد کرد. در روز بیست و پنجم فوریه، تولیاتی با برخوردی سخت به بردیگا، او را به کشاندن حزب در ایتالیا تا مرز نابودی متهم کرد و از گروه رهبری با شناخت ژرف آن، از تضاد های احتمالی در دسته ارتجاعی بر سر قدرت، دفاع کرد و تردید خود را نسبت به رساله زینویو درباره امکان چرخش انقلابی در اروپا، آشکار ساخت. در پایان نشست تولیاتی همراه با استالین، زینویو، بوخارین، تروتسکی، تالمن (Thälmann) کوئوزینین (Kuusinen)، مانوئیلسکی (Manuil'skij) ... به هیئت اجرایی برگزیده شدند.

پس از سوء قصد به موسولینی در سی و یکم اکتبر ۱۹۲۶ (که در بخش های سیزدهم و چهاردهم گسترده به آن پرداختیم)، فشار از سوی رژیم بسیار زیاد تر شد و به دستگیری بسیاری از اعضاء و کادرهای رهبری و نمایندگان حزب کمونیست در همه سطوح، همچنین دیگر مخالفین و مخفی شدن بقیه کمونیست ها انجامید، با زندانی شدن گرامشی، عملاً رهبری حزب به تولیاتی واگذار شد. زمانی پس از آن، اینیاتسیو سیلن (Ignazio Silone)، یکی از پایه گذاران حزب کمونیست، که سال ها پس از آن زمان یکی از برجسته ترین ادیبان و نویسندگان ایتالیا که آثارش در اروپا

امپریالیسم یعنی جنگ



و دیگر کشورهای جهان خوانده شده و پس از جنگ دوم جهانی از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۳ ده بار کاندیدای جایزه نوبل شد، درباره پالمیرو تولیاتی یادآوری کرد: «جانشینی تولیاتی به جای گرامشی امری طبیعی است، برتری او نسبت به دیگران (برای رهبری حزب پس از گرامشی) عینی است [...] کسی نمی توانست همپای او باشد. شیوه ویژه خود را در گوش کردن سخن‌های طولانی داشت، اما زمانی که آغاز به سخن می کرد انگاری که از روی نوشته ای می‌خواند و اندیشیدن ژرف را در شنوندگان بر می‌انگیخت و توانایی آن را داشت تا مسائلی را که به ظاهر جنبی و یا بی‌بیهوده به نظر می‌رسیدند، به یکدیگر متصل کند؛ چیزی که هیچ یک از ما به فکرش نمی‌رسید».

در ماه مه ۱۹۲۷ تولیاتی و سیلون در هشتمین پلنوم انترناسیونال در مسکو فراخوانده شدند. در نشست با توجه به سرانجام نرسیدن سیاست و برنامه تشکیل یک جبهه مشترک با سوسیال دمکرات‌ها، تروتسکی در این رابطه جدلی را بر ضد استالین به راه انداخت؛ با توجه به جدل‌های چندین ساله و به نتیجه نرسیدن در یک خط مشی همسو، او سندی را بدون آشکار کردن و یا آگاهی رساندن به نمایندگان، خواهان پذیرش آن از اینان بود، اکثریت کمیته اجرایی با پیشنهاد خود راه حل تحریم او را خواستار شد، اما با مخالفت ایتالیایی‌ها، فرانسوی‌ها و سوئیسی‌ها، پیشنهاد پس گرفته شد.

تولیاتی با آن که مخالف تروتسکی و جناحش بود و پیشنهاد تحریم را رد کرده بود اما شش ماه پس از آن، زمانی که تروتسکی و زینویو این خط مشی سیاسی و مخالفت خود را در چهارده نوامبر به میان مردم بردند و حزب آنان را متهم به ضد انقلاب و اخراج کرد، تولیاتی از این تصمیم پشتیبانی کرد و آن را اجتناب ناپذیر دانست و نوشت که اینان امکان سازندگی سوسیالیسم در روسیه را نفی کرده و بر ضد همه تاریخ سرچشمه گرفته از انقلاب عمل کردند.

شکست برنامه و هدف همکاری با سوسیال دمکراسی، چرخشی تازه را به سوی «چپ» در درون انترناسیونال به همراه آورد که تنها بخشی از آن را تولیاتی پذیرفت و در گزارش خود درباره اوضاع جهانی، که حزب کمونیست ایتالیا در ماه ژانویه ۱۹۲۸ برگزار کرده بود، سوسیال دمکراسی را اینچنین ارزیابی کرد:

«یک حزب بورژوازی که هنوز پایه ای در میان کارگران دارد، در درون طبقه کارگر از منافع بورژوازی دفاع می‌کند و می‌کوشد تا گسترش ایدئولوژی انقلابی را متوقف

کند»، همچنین درباره «سی جی ال» (CGL) کنفدراسیون همگانی کارگران، که در گذشته، زیر فشار سخت رژیم همراه با غیرقانونی کردن آن و احزاب و سندیکاها دیگر، از سوی رفرمیست‌ها منحل‌گشت، و پس از زمانی به گونه‌ای غیرقانونی در ایتالیا از سوی کمونیست‌ها بازبنیاد گشته بود، مخالف بود که رابطه آن با فدراسیون جهانی کارگری در آمستردام (هلند) که در زیر بال سوسیالیست‌ها بود، قطع شود.

تولیاتی مدیریت دفتر انترناسیونال را که در برلن گشایش یافته بود نپذیرفت و به مدیریت مرکز خارجی حزب کمونیست ایتالیا، که در آغاز در سال ۱۹۲۷ در پاریس بنیاد گشته بود و اکنون به شهر بازیله آ (Basilea در سوئیس) انتقال یافته بود، پرداخت. در آنجا به بی توجهی و نداشتن تحمل جوانان کمونیست، چون لنگو، سگیا و...، نسبت به اوضاع معترض شد. اینان بر این باور، که با نبودن دیگر مخالفین دمکرات ایتالیایی در میدان مبارزه بر علیه فاشیسم، در به هدف رسیدن بلافاصله به سوسیالیسم بایستی رادیکالیزه شد. تولیاتی برای آنان شرح داد که برای سرنگون کردن فاشیسم با عمل انقلابی، به پیوند دادن کارگران و کشاورزان، که در شرایط کنونی ایتالیا به هیچ روی موجود نیست، نیاز می‌باشد، پس اگر یک تشکیلات ضد فاشیستی وجود ندارد اما هنوز یک خرده بورژوازی هست که می‌توان با سیاست درست و به دست آوردن اطمینان آن، در راه اتخاذ به درخواست حقوق دمکراتیک خود، آنان را به سوی ضد فاشیسم کشاند، در اینجا به نشان دادن هدف سیاسی میان مدت، چون برقراری آزادی‌های اجتماعی که از سوی فاشیسم نفی و سرکوب شده نیاز است اما پذیرفتن و اقدام به چنین برنامه ای، به معنای آن نیست که از اندیشه و برقراری سوسیالیسم دست بکشیم، بلکه به دست آوردن قدرت در مبارزه بر ضد فاشیسم است.

در هفدهم جولای ۱۹۲۸ ششمین کنگره کمینترن در مسکو همراه با تضادهای خط مشی چند ساله، درون رهبری حزب کمونیست شوروی آغاز شد. تولیاتی در سخنرانی خود، خط مشی کامئف (Kamenov) و زینویو و هم نظرانشان را رد کرد و گفت فاشیسم «به عنوان یک جنبش خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط زیر تسلط بورژوازی بزرگ و همچنین بخش کشاورزی است، در تشکیلات سنتی طبقه کارگر پایه ندارد» در حالی که سوسیال دمکراسی «جنبشی است که در میان کارگران و خرده بورژوازی پایه دارد و بیشترین نیروی خود را از یک تشکیلات که از سوی بخش بزرگی از توده های کارگری، چون تشکیلات

سنتی آن طبقه، می‌گیرد» اما این نفی آن نیست که سوسیال دمکراسی نتواند شیوه و راه فاشیستی را، آنچنان که در آلمان به وقوع پیوست، به کار گیرد و آگاهانه سیاست امپریالیستی را دنبال کند، آن گونه که اخیراً در کنگره سوسیالیست‌ها در بروکسل دیده شد، موافق بود با «کلونیالیسم خوب»، و با احتمال این که زمینه ای در پیشرفت برای کشورهای سود دهنده (مستعمره) باشد، پوششی ایدئولوژیک به امپریالیسم داد. او همچنین به شیوه ای که در احزاب کمونیستی که در آن‌ها گفتگوی سیاسی معمولاً در مقابله و مبارزه‌ای تاریک و درون شکمی، که به تحریم و محکومیت همراه با اخراج پایان می‌یافت، برخورد کرد و گفت، یک مرکزیت با مدیریت سالم از راه گفتگوی باز و کار مشترک به پیش برده می‌شود و نه با شیوه «مبارزه غیر اصولی و سازش میان گروه‌های گوناگون، [...] نمی توانیم چشم‌انمان را بر روی چنین اتفاقاتی که امروزه حضور دارند ببندیم».

مبارزه درونی حزب کمونیست شوروی همچنان ادامه داشت. در ماه سپتامبر بوخارین به کوشش در شتاب صنعتی شدن شوروی از سوی اکثریت استالینی انتقاد کرد و بر این باور که این گونه، تعادل مورد نیاز میان صنعت و اقتصاد به خطر می‌افتد. این برخورد ها تا ماه دسامبر در درون انترناسیونال ادامه یافت و تسکا که نماینده ایتالیا بود، به روشنی از بوخارین دفاع کرد، که به برخورد سختی میان او و استالین انجامید، علی‌رغم آن که تولیاتی به او سفارش کرده بود «به هیچ روی نگذار که بر روی این زمین سوزان و نا مطمئن میان یک گروه با گروه دیگر کشانده شوی».

در نشست کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا که از بیست و سوم فوریه تا دوم مارس ۱۹۲۹ در پاریس، در رابطه با اخراج کمونیست‌های ایتالیایی از سوئیس برگزار شده بود، تسکا به گونه‌ای سخت از رهبران شوروی در سیاست داخلی و خارجی آن‌ها و شیوه کار انترناسیونال انتقاد کرد، بی آن که «هیچ پیشنهاد و یا رهنمودی جایگزین» برای حزب کمونیست ایتالیا بدهد؛ در این نشست با آن که موضع او «اپورتونیستی» خوانده شد اما استعفای او را از دفتر سیاسی نپذیرفتند. بازتاب این مبارزات درونی در انترناسیونال از سوی بردیگا و سرسختی در موضع چپ روانه اش، با نقشی تعیین کننده از سوی تولیاتی، به اخراج او از حزب کمونیست ایتالیا نیز انجامید.

به هر روی! تولیاتی به گونه‌ای نهایی همراه با همسر و فرزندش به مسکو رفت و در ساختمان دولتی لوبیانکا (Lubjanka) اقامت



قصد ثبت نام در دفتر و تفتیش و ضد عفونی کردن خارج کردند. بعد همه زندانیان را در یک خوابگاه گنجاندند.

با رفقای که در این سرنوشته شوم شریک بودیم و با تمام زندانی ها که از زندان های فرانسه به ویژه از "ران" می آمدند صحبت کردم. همه سیاسی بودند، همگی آن ها به دست آلمانی ها دستگیر و در اردوگاه های فرانسوی محکوم شده بودند. به جز ما هیچ زندانی دیگری نبود که محکومیت اش روشن نشده باشد. این نکته از نجوای کلام خواهر روحانی هم قابل درک بود: در بین رفقای رهبری فرانسوی و رئیس زندان سازشی صورت گرفته بود که باید به آن گردن می گذاشتیم. در این اندیشه بودم که آیا درست است که چگونگی را به بقیه هم بگویم یا نه. تصمیم گرفتم از چنین کاری خود داری کنم، چرا که شک نداشتم که موجب بد بینی افراد نسبت به "حزب کمونیست فرانسه" شود. درست در لحظه ای که ضرورت تشدید مبارزه احساس می شد و لزوم اعتماد، بیش از هر زمان دیگر مطرح بود، چنین کاری بی گمان زیان آور بود. "در رومن ویل" دو یهودی اتریشی را که با آن ها در منطقه جنوب کار کرده بودم، دیدم. یکی از آنان در خط مرزی دستگیر شده بود و هشت ماه بود که در انفرادی کامل قرار داده شده بود. چه او و چه "آنی"، یهودی بودن خود را کتمان کرده بودند، تا شاید بتوانند از اتاق گاز جان سالم به در برند. "آنی" در مخفی کاری خیلی توانا بود. "گاستون" رفیق آلمانی ما او را به پاریس دعوت کرده بود تا وظیفه بر قرار کردن برخی ارتباط ها با داخل آلمان را به او واگذار کند. او موفق شده بود به عنوان داوطلب فرانسوی برای کارکردن در آلمان پذیرفته شود. او ارتباط های مورد نظر را برقرار کرد، اما وقتی به پاریس برگشت به چنگ گشتاپو افتاد.

بنظر "آنی"، به زودی روانه اردوگاه های مرگ می شدیم و آن هایی که می ماندند سرانجامی بهتر از ما نداشتند: آلمانی ها به یقین اجازه نمی دادند که شاهدان تبهکاری آنان زنده بمانند. بنا براین یا ما را راهی اردوگاه های مرگ می کردند و یا در همان "فورت" از بین مان می بردند. تنها امیدمان این بود که آن ها یا فرصت نکنند ما را در آخرین لحظه بکشند و یا از ترس انتقام جویی مردم، کشتار را متوقف کنند.

آن شب برای اولین بار در زندگی ام احساس کردم که دیگر در نا امید غرق شده ام. احساسی که به من دست داده بود این بود که دیگر راه گریزی وجود ندارد، دیگر نمی توانم حتی مبارزه کنم. اینک همه می دانستند که اردوگاه های مرگ چیست، گو

واقع با ما سخن می گفتند. آلمانی ها به مراقبت افزودند تا حرکات ما را در ارتباط با مردم در خیابان ها زیر نظر داشته باشند. آن ها به همین منظور، بی درنگ خود را در فاصله ما و مردم خیابان حایل کردند. اما مردم پاریس با هوش تر از این حرف ها بودند. به این ترتیب در مسیر راه شهروندانی که نگاهشان به ما می خورد، به مجرد چگونگی اوضاع، به یکباره در پیاده رو متوقف می شدند و با حالتی مضموم و مطمئن به ما سلام می دادند. ما هم به نوبه خود به آن ها جواب می دادیم و همچنان به سرود "مارسیزه" ادامه می دادیم. آلمانی ها امکان این که در برابر نگاه های مردم پاریس ما را به کتک بگیرند نداشتند.

تصور می کردم که ما را به "فورت دی رومن ویل" ببرند. در واقع هم به همان جا می بردند. محل غمگینی که پس از اشغال آلمانی ها بدتر از آن چه بدان شهرت داشت شده بود. هیچیک از ما آن جا را نمی شناختیم و هیچ گاه در آن جا زندانی نبوده ایم. ما را پیاده کردند و در محلی بد بو مخصوص نگهداری اسب ها و ارابه ها بود جا دادند. در آغاز تنها بودیم و از بقیه زندانیان "فورت" جدا بودیم. در وسط آن محل وسیع، تنها یک شیر آب وجود داشت که مخصوص آب دادن به اسب ها بود. ظرف تخلیه آب برای ادرار در نظر گرفته شده بود.

حالا دیگر هیچ چیز برای ما غیر منتظره نبود. ما در دست آلمانی ها بودیم و بی شک اردوگاه های مرگ در انتظارمان بود. تنها امید اندک ما این بود: پاریس هرچه زود تر آزاد شود و آنان فرصت نکنند ما را به اردو گاه های مرگ بکشانند. طرف های شب بود که ما را از اسطبل که در آن زندانی بودیم به



گزید. در سال ۱۹۳۰ شهروندی اتحاد جماهیر شوروی را گرفت و در سال ۱۹۳۵ یکی از بزرگترین رهبران انترناسیونال شد. در سال ۱۹۳۶، با آغاز جنگ داخلی اسپانیا، به عنوان برترین نماینده انترناسیونال به آنجا فرستاده شد و تا سال ۱۹۳۹، که جنگ دوم جهانی آغاز شد به همسو کردن گروه های پیرو خط اتحاد جماهیر شوروی در مبارزات ضد فرانکو پرداخت.

با ورود «متحدین» به جزیره سیسیل در سوم سپتامبر ۱۹۴۳ و سپس امضای قرارداد آتش بسی کاسیبیل (Cassibile)، همراه با تسلیم بی قید و شرط پادشاهی ایتالیا، در هشتم سپتامبر میان نماینده ایتالیایی، ژنرال جوزپ کاستیلانو (Giuseppe Castellano) و نماینده آمریکایی متحدین، والتر بیدل اسمیت (Walter Bedell Smith) مدیر اداری عملیات نظامی متحدین در اروپا، انجامید و روز پس از آن، در نهم سپتامبر مبارزات سخت و تاریخی پارتیزان ها آغاز شد، که در آینده به آن خواهیم پرداخت. تالیاتی پس از هفده سال دوری از میهن در آغاز سال ۱۹۴۴ به ایتالیا بازگشت.

عباس دهقان

خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

حزب کمونیست فرانسه قرار می گرفت و من امیدوار بودم که حد اقل رفقای ایتالیایی وقتی که این خبر را بشنوند چنین فکر نکنند. ماندند اما در این جا دچار اشتباه شده بودم: در بعضی موارد، سازشکاری و جیونی شخصی و سیاسی، هم گام پیش می روند.

سپس دری که روبه خیابان باز می شد گشوده شد و کامیونی پر از سربازان آلمانی وارد شدند. در پشت دری دیگر، رفقای ما همچنان ایستاده بودند و به میله ها چنگ انداخته بودند و از تعجب و ناراحتی ماتشان برده بود. ارتشیان پیاده شدند. رفقای ما فریاد خود را علیه آنان سر دادند. ما هم یکبار دیگر شروع به خواندن "مارسیزه" کردیم و فوراً رفقای ما که پشت در بودند به سرود پیوستند. آلمانی ها از این وضع سخت عصبانی شدند و با مشت و لگد ما را به داخل کامیون چپاندند. در حالی که کامیون مملو از زندانیان به راه افتاده بود، طنین سرود انقلابی از آن سوی دیوار زندان "روکت" همچنان به گوش می رسید.

در خیابان های پاریس، مردم با نگاهشان در



به تارنمای اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

اوگو پیروی (Ugo Pierrri) در سال ۱۹۳۷ در شهر تریست (Triest) شهر مرزی در شمال شرقی ایتالیا) زاده شد. او سراینده، نویسنده، نقاش، طراح، اندیشمند و مبارزی کمونیست و خستگی ناپذیر است که با چند گونه هنرمندی و دانش خویش در همه و رنجبران و بر ضد ستم و استثمار و استعمار، سرمایه‌داری و امپریالیسم گام برداشته و هنوز هم سخت کوشاست؛ شوخ طبع، حساس و استوار بر باورهایش است، آنچنان که یک مبارز راستین جز این نمی‌تواند باشد. طرح‌ها و نقاشی‌های بسیاری را درباره زندگی و مبارزه با دیدی ژرف و همه سویه پدید آورده است. تا کنون بیست و سه کتاب در زمینه‌های ادبی، هنر مترقی و زندگی، سروده‌ها، مسائل سیاسی و مبارزه و... از او به چاپ رسیده. در شماره ۲۳۰ رنجبر، با اجازه خود رفیق دو طرح از طرح‌هایی که دریافت کرده بودیم، بدون نوشتن نام او در زیر آن منتشر شد؛ با پوزش از یاران و هموطنان و سپاس از فروتنی رفیقانه او که دور از هرگونه جاه طلبی و بنام شدن است، به حکم وظیفه با نوشتن شرحی بس اندک درباره او در این شماره پرداختیم. در حد امکان در این شماره و نیز در آینده چندین طرح دیگر را منتشر خواهیم کرد.

می‌گرفتند. من هم خارج شدم. هنگامی که لیست تمام شد، بقیه "اس اس" ها داخل شدند و کسانی را که اسامی آنان خوانده شده بود در خوابگاهی خالی زندانی شده بودند، محاصره کردند. احساس می‌کردم همه چیز تمام شده و دیگر هرگز رفقای را که در آن جا می‌ماندند نخواهم دید. با شتاب اشیا و بسته‌هایی را که از قبل آماده کرده بودیم جمع کردیم.

قبلا هم چیزی شبیه نان سفید و یک تکه مارگارین به ما داده بودند. این‌ها همه تدارک و پیش‌بینی برای سفر بود. خوشبختانه رفقا پیش‌بینی کرده بودند که حتماً به همراه خود کاغذی داشته باشیم. تا در هر فرصتی بتوانیم بر روی آن چیزی بنویسیم و در خیابان بیندازیم. به این قصد که خانواده‌ها و رفقایمان و نیز مردم پاریس متوجه شوند که ما را به آلمان می‌برند. تقریباً همگی به توصیه آنان عمل کردیم. کامیون‌ها آماده بودند و ما هم سوار شدیم. "اس اس" ها در یک دست چوب داشتند و در دست دیگر هفت تیر.

به هنگام حرکت، اگرچه از آن سوی دیوار رفقای خود را نمی‌دیدیم، اما صدای ما به هم می‌رسید. بنا بر این همین که کامیون‌ها به حرکت در آمدند هم زبان به صدای بلند سرود "به امید دیدار" را سر دادیم و بعد همین که از تپه‌های "فورت" سرازیر شدیم، کمونیست‌ها به صدایی قوی و محکم سرود "اف ت پ" (۱) را خواندند: "به پا ای پارتیزان‌های فرانسوی یا آزادی یا مرگ! خون خلق، فریاد خلق انتقام بر می‌آورد: مسلح شویم تا قوی شویم!" و "اس اس" ها تلاش می‌کردند صدای ما را خاموش کنند: اما از مشیت و چوب و لگد دیگر کاری ساخته نبود. تنها زندانیان آخرین کامیون توانستند از طریق درهای کف کامیون نوشته‌هایشان را رد کنند و در خیابان بیندازند. بقیه موفق نشدند، چرا که همواره در معرض دید "اس اس" ها بودند. با وجود این در راه آهن شمال فرصت خوبی دست داد و بعضی‌ها توانستند نوشته‌هایشان را از ترن بیرون بیندازند. روی پاکت‌ها می‌نوشتیم: ما زندانیان سیاسی هستیم که توسط آلمانی‌ها رهسپار اردوگاه‌های مرگیم. از هر میهن پرستی که این کاغذ را به دست می‌آورد، تقاضا داریم که نامه را به آدرس پیوست آن بفرستد. برای بسیاری از زندانیان این آخرین خداحافظی با خانواده و رفقایشان بود که دیگر امکان دیدارشان را نداشتند.

(۱) "فران - تیرو- پارتیزان" - مترجم

این که تا به حال کسی از آن جا برنگشته بود تا بگوید معنی زندگی در آن جا چیست و یا مردن در آن جا چگونه است: بیش از هر چیز ناتوانی بر من غالب شده بود. من مثل یک مبارز زندگی کرده بودم و اگر درحال مبارزه می‌مردم وحشتی نداشتم. اگر در اسپانیا مرده بودم، دست کم در حال مبارزه بودم و در میان رفقایم بودم که برایم می‌گریستند و به گورم می‌سپردند. اما در آلمان، پس از شکنجه و مرگ در اتاق گاز، جسم ام را در کوره آدم سوزی می‌انداختند تازه هیچکس نمی‌فهمید که چه به سرم آمده است. بچه‌هایم حتی بعدها گورم را هم نمی‌توانستند پیدا کنند. حقیقتاً دورنمای وحشتناکی بود.

حتی در "فورت رومن ویل" هم که اتاق انتظار اردوگاه‌های مرگ بود هم تشکیلات حزب عمل می‌کرد. به رغم تلخی و اندوهی که به خاطر رفقای رهبری "روکت" احساس می‌کردم، همواره افتخار می‌کردم که کمونیستم. روز بعد از رسیدنم به آن جا بود که رفقا از وضع جسمی ما و از احتیاجات مان جویا شدند. همگی در انتظار انتقال به محل دیگری به سر می‌بردند، اما حرکت طبق برنامه دقیقی صورت نمی‌گرفت. تنظیم لیست افراد، تحت هیچ نظم و قاعده‌ای نبود، هر طور پیش می‌آمد ردیف می‌شد: زندانیان قدیم و جدید را که از این یا آن زندان آورده بودند و یا به تازگی توسط آلمانی‌ها دستگیر شده بودند، ردیف کرده بودند. بنا براین حتی امکان داشت که همه ما، یا شماری از ما را هم وارد لیست کنند و از آن جا حرکت دهند.

محاسبه‌ای تقریبی از وسائیل لازم بود، به ویژه از مواد غذایی و لباس. هر کسی باید مقدار مورد نیاز خود را بردارد تا مابقی بین دیگران تقسیم شود. همگی از پرولتاریا گرفته تا بورژوا، از کمونیست و سوسیالیست یا کاتولیک با این قانون موافق بودند. به این ترتیب هر شب بسته‌های مواد غذایی را در اتاق‌ها روی میز آماده می‌کردیم تا اگر نیمه‌های شب، صبح زود و یا هر وقت و بی وقت دیگر که ممکن بود بگویند حرکت، ما آماده باشیم.

دو روز بعد یک "اس اس" در حالی که لیستی در دست داشت وارد اتاق شد. فهمیدم که نوبت ما رسیده است. اشک نریختم که لحظه احضار بود، همه زندانیان موظف بودند در صف‌های پنج نفری قرار بگیرند. اگر یکی دیر می‌جنبید یا متوجه دستور نمی‌شد، یک ضربه چوب‌نوش جان می‌کرد. دیری نگذشت که مردی روی چهارپایه ای رفت و شروع کرد به خواندن اسامی زندانیان. نام افرادی که خوانده می‌شد از صف خارج می‌شدند و در سمت راست "اس اس" قرار



ستم به زن در طول تاریخ و مبارزه برای رهایی

مقاله به نظام فئودالی و ستم به زن می پردازد. شیوه تولید فئودالی در نتیجه توسعه کشاورزی، در بطن جامعه برده داری شکل گرفت. در دوره ای که صاحبان برده، زمین های کشاورزی را به همراه بردگانی که روی آن کار می کردند می فروختند. از آن پس بردگان کشاورز وابسته به روی آن کار می کردند. هرگاه ارباب جدید تصمیم به فروش زمین خود می گرفت، زمین را با دهقانانی که بر روی آن کار می کردند می فروخت و از این طریق درآمد بیشتری بدست می آورد. شیوه تولید برده داری جوابگوی رشد اقتصادی که از دسترنج

نیروهای انسانی به همراه ابزار تولیدی پیشرفته تر کشاورزی به دست می آمد نبود. لاجرم نظام برده داری فرو ریخت و نظام فئودالی جای آن را گرفت. کشاورزان برده آزاد شدند، اما همچنان برای ارباب کار می کردند. تغییر و دگرگونی اقتصادی - سیاسی جامعه از بالا اتفاق افتاد، چراکه سیستم فئودالی به نفع پادشاهان، اشراف و روحانیون و مالکان بزرگ بود. اگرچه هنوز تجارت برده در این جا و آن جا ادامه داشت - دختران کم سن و سال و جوان برای خوشگذرانی مالکان، درباریان و اشراف خریداری می شدند و زنان برای

خدمت به خانواده های ثروتمند از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند آورده می شدند. در هر دگرگونی اقتصادی و اجتماعی، نظام جدیدی غالب می شود، در حالی مناسبات اقتصادی بنوعی باقی ماند و با گذشت زمان بتدریج رنگ می بازد. امروز در کشورهای سرمایه داری خرید و فروش دختران کم سن و سال و زن های جوان برای خوش گذرانی مردان همچنان ادامه دارد. یکی از ویژه گی های شیوه تولید در دوران فئودالی، قرار گرفتن اقتصاد در دایره ای محدود و بسته بود. دهقانان برای مایحتاج

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست ها و پارتیزان های ضد فاشیست بخش پانزدهم

تولیاتی (بخش دوم)

پس از انتخابات ششم آوریل ۱۹۲۴، در روز هفدهم همان ماه، پالمیرو تولیاتی و ریتا مُتانیانا، که از سال ۱۹۲۱ تولیاتی برای بنیاد و مدیریت روزنامه «کمونیست» به رُم رفته بود و ریتا مدیریت روزنامه «لا کُمپانیا» را به

عهده داشت، روابط احساسی میانشان برقرار شده بود، در شهرداری تورینو (به گونه ای غیر مذهبی) ازدواج کردند. در نیمه ماه مه ۱۹۲۴ حزب کمونیست ایتالیا کنفرانسی مخفیانه در شهر مرزی کُمو (Como) در شمال شرقی ایتالیا، برای بازبینی و واریسی رهبری حزب برگزار کرد که در آن هر یک از سه جریان درون حزب مقاله خود را به نشست عرضه کردند. در بخش های گذشته به خط مشی های درون حزب سوسیالیست و سپس حزب کمونیست پرداخته بودیم، از این روی در اینجا تنها به دیدگاه و گفتار

تولیاتی بسنده می کنیم. او که در همسویی با گرامشی از جناح «میانه» بود به مشی و اندیشه بُردیگا که دیدگاهش از حزب، چون یک تشکیلات با کادرهای جدا از توده ها بود انتقاد کرد و بر این باور که یک تشکیلات کمونیستی «حزب دیکتاتوری پرولتاریا ست، اما دیکتاتوری پرولتاریایی تنها زمانی چون کلید درگشا خواهد بود که ما بتوانیم انبوه مردم کارگر را برای کشیدن به میدان مبارزه، در به دست آوردن قدرت، همراه داشته باشیم و نه تنها پیشروان را که امروز در حزب ما گرد آمده اند؛ برای رسیدن به آن روز، به

خاطرات ترزا نوچه

در دست آلمانی ها "ترزا" ادامه می دهد: "..... و سر انجام لحظه جدایی از رفقا فرا رسید. همچون همیشه وقتی که رفقا حرکت می کردند، ما هم با بار محقرمان به آخرین راهرو رفتیم و از در آهنی خارج شدیم. رفقا پشت در باقی ماندند تا ما خداحافظی کنند. کلماتی به شوخی رد و بدل شد. اما در بین آن ها سه رفیق رهبری سیاسی نبودند. این مسئله در من ایجاد شک و تردید کرد. درعوض دیدم که خواهران

روحانی ما با سرعت آمدند، در آهنی را باز کردند و خودشان را روی من انداختند. آن ها اشک ریزان در آغوشم گرفتند و در گوشم گفتند: "شما را به آلمانی ها تحویل می دهند، فانی" و "ژان" - دو فرانسوی از رهبری سیاسی - با رئیس زندان به توافق رسیدند که لیست را عوض کنند. آنان گفته بودند درست به خاطر این که شما محکوم نشده اید با خطر کمتری مواجه هستید". ماتم برد. من هم صمیمانه خواهران روحانی را در آغوش

کشیدم. آنان می دانستند با دادن این خبر به من، به چه خطری تن داده بودند، به ویژه این که در حضور جمع به آغوشم کشیده بودند - چنین کاری از طرف مدیریت زندان و نیز مقررات روحانیت به طور جدی قذغن بود - از آن ها خواهم کردم این خبر را به رفقای که در "روکت" میماندند اطلاع دهند، با این که این کار هیچ فایده ای نداشت. به خاطر این که توجیه های "ژان" و "فانی" نسبت به عملی که انجام داده بودند مورد تأیید رفقای

با نشانی های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن ها با نویسندگان نشان می باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org